

گزارشی از:

# حماسه پانزده خرداد در اصفهان به روایت خاطرات

به همراه بحث

(سیری در سوابق خاطره نویسی در ایران)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

پدید آورنده:

بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران

شعبه اصفهان



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

گزارشی از:

# حماسه پانزده خرداد در اصفهان

## به روایت خاطرات

به همراه بحث

(سیری در سوابق خاطره نویسی در ایران)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

پدید آورنده:

بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران

شعبه اصفهان



شناختنامه کتاب:

شروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نام: گزارشی از حماسه پانزده خرداد سال ۴۲ در اصفهان و ...

پدیدآورنده: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران. شعبه اصفهان

موضوع: تاریخ شفاهی قیام پانزده خرداد سال ۴۲ در اصفهان و برخی نقاط دیگر

بافتصام بحث نظری خاطره نویسی در ایران.

ناشر و مسئول مطالب: بنیاد تاریخ، شعبه اصفهان

حروفچینی و تایپ: دنا قم ۲۵۸۶۲

سال و نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۷۱.

تیراژ: ۳۰۰۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان ګاونډي علوم او مطالعات فرېنډي  
پرتال جامع علوم انساني

بخش اول:

پانزده خرداد سال ۱۳۴۲

در اصفهان

به روایت خاطرات

پروفسور کاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



اصفهان در دهه‌ی سی عصر حاضر شاهد نضج مبارزات ضد رژیم در قالب مذهب بود، که این مسئله با توجه به سوابق تاریخی و گرایش ذهنی مردم آن بدیهی می‌نماید. اما از جهات دیگر بررسی این گرایش می‌تواند در بردارنده نکات زیادی باشد. از آن جمله عدم نتیجه و ثبات شعارها و عدم اهداف واقع‌گرایانه ملیون اصفهان قبل از این دهه بوده است.

«در فاصله بین سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ و قیام امام خمینی (ره) و ظهور این مرد بزرگ، خفقان و تاریکی در کشور حاکم بود، تنفر آرتترین مسئله ای که برای ملت ما در آن ایام وجود داشت، اختلاف بین دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی بود. حتی بعضی‌ها با حالت گریه از آن یاد می‌کردند. ناراحتیهای زیادی در آن رابطه به وجود آمد. در همان ایام [آیت‌الله کاشانی] دستور بستن سینماهایی را که فیلمهای بسیار زننده داشتند، به مردم داده بودند. در اصفهان تأثیری بود که نمایشی به اسم پیر پینه دوز را روی صحنه آورده بود که در آن علما را مسخره می‌کردند و حتی هنرپیشه‌هایی در قیافه‌ی علما، به زنها متلک می‌گفتند، و به زنها دست می‌زدند. آقای وهاب طالقانی در دروازه دولت اصفهان که نمایش مذکور در تأثر آنجا نمایش داده می‌شد، علیه این حرکت ضداسلامی صحبت کرد.<sup>۱</sup>

در ادامه بیان اوضاع اجتماعی - سیاسی اصفهان در این دهه، آقای مهندس رضا میر محمد صادقی در خاطراتش از فعالیت جوانان اصفهان چنین می‌گوید:

«... در ۱۳۳۰ من به حزب ایران رفتم. در آن موقع حزب ایران، حزبی بود که

دنبال جریانات دکتر مصدق و ملی کردن صنعت نفت بود. من در دبیرستان صارمیه، محصل بودم، هر روز مدرسه را تعطیل می کردیم و روبروی پست و تلگراف می آمدیم. در آن موقع، اداره پست و تلگراف دم دروازه دولت بود. من بر بلندی می ایستادم و سخنرانی می کردم و سپس به آیت الله کاشانی و دکتر مصدق تلگراف می زدیم و خواسته های خود را مطرح می کردیم. چون مخالفانی در مجلس بودند که هر روز یک چیزی می گفتند: مثلاً یکی اسمش جمال امامی بود و یکی ذوالقدر و یکی عبدالقدیر آزاد، بود، یک نفری هم بود، که به او، سید بسم الله شوشتری می گفتند و به این اسم معروف شده بود. چون همیشه، وقتی میخواست شروع به سخنرانی بکند، بسم الله می گفت. روزنامه توفیق هم می نوشت که: این سید بسم الله است.

۳... بالاخره مردم ... در صحنه وارد و در حمایت از دولت دریغ نداشتند، تا اینکه در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ مصدق استعفا نموده و کناره رفت و مردم و روحانیون با تماسی که با مرکز و آیت الله کاشانی داشتند، بازار و مغازه ها را تعطیل کردند و به خیابانها ریختند و به تظاهرات پرداختند، در نتیجه تیراندازیهای مامورین، یکی از کارگران به نام میرخلف زاده به ضرب گلوله سرهنگ نادری کشته شد. مردم با شرکت روحانیون از بازار، به طرف تلگرافخانه آمدند. سرهنگ نادری جلوی آنان را گرفت و خواست که، متفرق شوند. ولی روحانیون و مردم به اخطار او توجه نکردند و به حرکت خود به سمت تلگرافخانه، ادامه دادند. در این وقت، به دستور سرهنگ نادری، مامورین حمله را شروع کردند و چند تیر هوایی هم شلیک کردند و با چوب و سرنیزه و قنذاق تفنگ، مردم را پراکنده کردند. روحانیون یعنی آقایان: اردکانی و جرقویه ای، پس از اینکه مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، آنان را بداخل شرکت گیتی نورد (که در آن زمان، دروازه دولت، اول چهارباغ پائین بود) بردند و مردم عادی در اطراف تلگرافخانه به شعار دادن مشغول گردیدند. صحنه حمله بسیار وحشتناک بود. دو چرخه ها، کتابها،

عمامه ها، کلاهها، کفشها، روی زمین ریخته بود و کسی جرأت برداشتن آنها را نداشت. افسری به نام سرتیپ ضرغام، رئیس حکومت نظامی اصفهان بود که، این شخص، فرد متین و به اصطلاح پخته ای بود که در مقابل تظاهرات مردم، خشونت نشان نمی داد و این اصل، عصر، روز سی ام تیر که قیام مردم به نتیجه رسید، مردم وی را سر دست بلند کردند و در خیابانها به تظاهرات پرداختند.<sup>۲</sup>

مهندس میر محمد صادقی، از آشوب و جنجالهای این زمان، چنین یاد می کند:

«در سی تیر، تظاهراتی راه انداختیم و بازار را تعطیل کردیم. در محله دروازه دولت، یکنفر کشته شد. سی تیر سال بعد، من و کلیشادی و کلایی برای روی قبرش گل بردیم. ولی ما نمی دانستیم که در اطاقهای تکیه تخت فولاد نظامیها، در کمین اند. آنها میدانستند که سی تیر ممکن است، کسی، سر قبر این شخص بیاید... پس ما را گرفتند. در آن موقع، دو گروه بان معروف بودند، به اسم ترکان و شماعی زاده که این دو نفر بطور عجیبی مردم را کتک می زدند و اذیت می کردند. اینها، ما را توی زیرزمین هتل عباسی حبس کردند، که در آن وقت، آماده گاه نظامی بود. این، زیر زمین دهانه ای ۶۰ در ۸۰ سانتی داشت، که از این سوراخ ما را داخل کردند. سقف این زیرزمین بقدری کوتاه بود که نه می شد، ایستاد، چون اندازه قد آدم نبود و اگر هم می خواستیم که بنشینیم، این گروه بان، به سرباز تحت فرمانش دستور داده بود که هر ساعتی یک سطل آب، داخل زیرزمین بریزد. ما مجبور بودیم، که در آنجا، حالت سرپا داشته باشیم. خیلی ما را اذیت کردند بعد ما را تحویل شهر بانی دادند. در شهر بانی هم خیلی ما را اذیت کردند. در آن زمان، من بیست سالم بود و یک جوان بیست ساله، خیلی می ترسد که عاقبت این مسائل چه میشود و چه اتفاقی می افتد. تا اینکه پدر یکی از آقایان همراه ما، که با اینها [شهر بانی] ارتباط داشت، کفیل و ضامنمان شد و بالاخره آزادمان کردند.<sup>۳</sup>

«با انجام کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲ و ایجاد فضای خفقان بازتر، روشنفکران

پنهان شده بودند. روحانی ای، که حرفی بزند و یا سر و صدایی بکند، کمتر دیده میشد.<sup>۴</sup>

گروههای مخالف و موافق دکتر مصدق و آیت الله کاشانی، سکوت را بر اعتراض ترجیح دادند و بدین ترتیب باروی کار آمدن دولت محمد رضا پهلوی، به شکل دولت صلح و آرامش و امنیت جلوه گر شد.

«حتی فرد متدینی، دکمه ای که عکس ثریا و شاه روی آن نقش شده بود، را روی یقه کت خود نصب نموده و میگفت: میدانم این عمل خلاف شرع است، ولی از بس خوشحالم، میخواهم با این عمل خوشحالی خود را نشان دهم.»<sup>۵</sup>

«جبهه ملی، اگر جلسه ای تشکیل میداد، اگر افرادش، جایی پهلوی هم می نشستند، فقط، حرفشان تعریف و تمجید و افتخار کردن به دکتر مصدق و اهانت به دکتر بقایی کرمانی بود و اگر حزب زحمت کشان، جایی نشست داشتند فقط برنامه شان، فحش دادن، به طرفداران دکتر مصدق و وابستگان جبهه ملی و حتی به مهندس بازرگان و آیت الله طالقانی بود و در مقابل «جبهه ملی ها به آیت الله کاشانی فحش میدادند و کودتا را خیانت ایشان میدانستند.»<sup>۶</sup>

دکتر صلواتی، از ایفای نقش خویش، در این دوران، چنین گفت:

«... در همان زمان دکتر مصدق، ما در تظاهرات و برنامه های سیاسی آن زمان، شرکت می کردیم. من دانش آموزان دبستانی و دبیرستانی را همراه خودم می بردم و تا تلگراف خانه و دروازه دولت اصفهان که تا مدرسه ما راه دوری بود، می رفتیم، و گاهی مورد تعرض خانواده های آنها قرار می گرفتم ... در همان جریان ۲۸ مرداد، یادم هست که، شعر تند گلزار اصفهانی را میان، خیابان چهار باغ اصفهان خواندم. آن شعر با این بیت شروع می شد که:

اگر به حالت ایران، نظر کند سیروس

به زیر خاک به هم برزند، کف افسوس

با خواندن این شعر، مردم دور من جمع شدند و وقتی، پلیس و مامورهای

اطلاعاتی آن زمان حمله کردند، چون خیلی کوچک بودم، مردم مرا، از زیر دستهایشان فراری دادند.

«بعضی از رهبران روحانی، بعد از کودتای ۲۸ مرداد، به ایشان تبریک گفته بودند و افرادی که از آنها تبعیت می کردند، دیگر سکوت کردند. بعدها که آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سحابی، نهضت ملی را به نهضت آزادی، تبدیل کردند، سخنرانی های ایشان در اجتماعی بدین مناسبت به صورت اطلاعیه و نامه هایی پخش شد... این اطلاعیه ها و جزوه ها، در یک حد وسیعی، در اصفهان، توسط مرحوم حسین عبداللہی خوروش، بوسیله من و دیگر افراد در دبیرستانها و دانشگاه پخش می شد.<sup>۷</sup>»

دکتر مرتضی مقدادی، در تشریح اوضاع اجتماعی و سیاسی، بعد از کودتای ۲۸ مرداد، چنین گفت:

«... بعد از کودتای ۲۸ مرداد، آنهایی که مخالف بودند، چهره عوض کردند و عده ای هم، که ایده و فکری داشتند، آن ایده و فکر را کنار گذاشتند. بعنوان مثال، مرحوم حسن صدر، که قبل از این اتفاق سخنرانیهای خیلی تندی می کرد، بعد از کودتای ۲۸ مرداد، دیگر خبری از ایشان نبود.

در اصفهان روزنامه ها تقریباً از این رویداد، بخاطر ترسی که داشتند، طرفداری می کردند، از جمله، روزنامه مذهبی پیکار که قبلاً به اسم طوفان منتشر می شد، با طرفداری از شاه شروع بکار کرد... از جمله روزنامه های دیگر، روزنامه اصفهان به مدیریت امیرقلی امینی اخگر و روزنامه اوستا به مدیریت ابراهیم حسامی بودند که در آنها مقالاتی به نفع دکتر مصدق درج می شد.

«البته من هم در آن موقع، مقالاتی به نفع دکتر مصدق در این روزنامه ها می نوشتم و این راه را، اساسی میدانستم. روزنامه عرفان هم منتشر می شد که، من به یاد ندارم که چه نقشی را ایفا می کرد. مردم عامی اصفهان در جریانات سیاسی آن زمان آگاه نبودند... مردمی که یا واقعاً ناآگاه بودندو یا از طرفداران دستگاه

[کودتاچیان] بودند. بعد از کودتا، مردم وضع خودشان را عوض کردند، بطوریکه شایع بود که آنها از بس آن دو - سه روز اول فریاد کشیده بودند، حال که به ایشان می گفتند: به نفع شاه فریاد بکشید، صدایشان گرفته بود. وقتی که سقوط مصدق اعلام شد و میراشرافی از رادیو ایران اعلام کرد، که مصدق را نابود کردیم و حسین فاطمی را قطعه قطعه کردیم، هنوز رادیو اصفهان اعلام می کرد، که مصدق پیروز است و گویا گوینده، ارحام صدر بود.<sup>۸</sup>

انشعاب از حزب ایران در ۱۳۳۱ به رهبری محمد نخشب<sup>۹</sup>، تحت عنوان حزب ایران، نمودار گرایش مذهبی نیروی جوان اصفهان میباشد. این گروه با عضویت مهندس رضا میر محمد صادقی - دکتر سامع - دکتر رضوی - دکتر قاسمی و دکتر مرتضی مقدادی با انتشار روزنامه ای بنام مردم ایران موجودیت خود را اعلام کردند. سر ورق روزنامه با این شعر پروین اعتصامی مزین می شد:

«روزنامه قانون نیز به سرپرستی رسا منتشر میشد. وی در مجامع اجتماعی شرکت فعالی داشت و مقالات سیاسی با ظاهری منتقدانه می نوشت.<sup>۱۰</sup>

«در این مقطع زمانی، سعی مذهب‌یون بر فعالیت مبارزاتی گسترده تر، متمرکز می گردد و حتی بعضی از انشعابات گروهها و احزاب بر این اساس، واقع میشود. بطوریکه دکتر صلواتی می گوید: «قبل از سال ۴۲ بیشتر گروههای مذهبی متشکل نبودند، مذهب مورد علاقه بیشتر جوانها و مردم نبود، بهمین خاطر وقتی که می گفتم: میخواهیم گروه مذهبی تشکیل بدهیم، به ما می خندیدند. چون خاطره خوشی از مذهب‌یون بعد از کودتای ۲۸ مرداد داشتند.

این تابناک چیست که بر فرق پادشا است

این اشک دیده من و خون دل شما است

ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است

این گرگ سالهاست که با گله آشنا است

مهندس میر محمد صادقی دلیل انشعاب حزب را مخالفت گروهشان با عضویت افراد

مرفه و سرمایه دار میدانند. وی بر عدم وابستگی به نیروی سوم خلیل ملکی و حزب ایران تکیه می کند. <sup>۱۱</sup>

شعبه ای از هیئت مؤتلفه نیز در اصفهان فعالیت داشته که «رابطه بین نیروهای مبارز اصفهان با مرکز در حد پخش اعلامیه هایی بوده که بدلیل فقدان امکانات هیئت مؤتلفه در تهران، در اصفهان چاپ و تکثیر می شده است مرحوم دکتر بهشتی و حجت الاسلام سید احمد امامی و حجت الاسلام جعفری در جهت آشنایی مبارزین مذهبی با یکدیگر فعالیت بسیار می کرده اند که این آشنائیاها بر نامه ریزی مفصلی را در مشهد و قم و اصفهان دنبال داشته است. <sup>۱۲</sup>

دکتر صلواتی درباره ارتباطات افراد هیئت با یکدیگر و نحوه فعالیت آن در خاطر اتش چنین یاد می کند:

«... بیشتر با صدرالدین حائری شیرازی که با هیئتهای مؤتلفه آشنا بود، در رابطه بودیم و ایشان ما را با برادر کوچکشان محی الدین حائری شیرازی که هم اکنون امام جمعه شیراز هستند آشنا کرد. آقای مهدی بهادران، که بعد از جریان ترور منصور فرار کرده بود و به اصفهان آمده بود و نیز مرحوم سید صادق اسلامی که در جریان حزب جمهوری شهید شد و رضائی فرد و عالی مهر که خیلی فعال بود همگی در اصفهان مجمعی را تشکیل دادیم. در هر صورت اینها متن اعلامیه های امام و دیگران را برای ما می فرستادند  
گاهی آقای جلال الدین فارسی بوسیله شرکت اتوبوسرانی گیتی نورد، شب نامه می فرستادند که، ما آنرا دریافت می کردیم.

پایه و اساس فعالیتهای مذهبی در اصفهان اکثر، در مساجد به سرپرستی اشخاص متدین شکل می گرفته است. این مطلب در بسیاری از خاطرات اشخاص فعال اصفهان، به عنوان نقطه شروع و شکل گیری ایدئولوژی مبارزه، مطرح شده است.

«وجود کلاسهای جهت تدریس مسائل مذهبی در مدرسه چهارباغ و مدرسه

جده کوچک و وجود افرادی مانند: آیت الله خادمی - آیت الله سید محمد رضا عماد خراسانی (رئیس حوزه علمیه اصفهان و مدرس مدرسه صدر) و آیت الله العظمی آقای سید علی بهبهانی و آیت الله حاج آقا رحیم ارباب و حجة الاسلام سید محمد احمدی، و تشکیل کلاسهای توسط دکتر بهشتی در مدرسه جده کوچک در روزهای جمعه، در سالهای ۳۸-۱۳۳۷، نه تنها در جهت انسجام گروههای مذهبی و پایه ریزی ایدئولوژی مبارزه مؤثر بودند، بلکه پایه عجیب و غریبی در جهت مبارزه منطقی برای آینده مبارزین و رهایی از اسلام قشری محسوب می شد.<sup>۱۳</sup>

«المجمن تبلیغات دینی در مدرسه چهارباغ به رهبری آیه الله سید ضیاءالدین علامه و مرحوم ثقة الاسلام و آیت الله خادمی و آیت الله خراسانی، در واقع جلسات امر به معروف و نهی از منکری بود، که عکس العمل خارجی آن، به شکل به آتش کشاندن مشروب فروشیها از سال ۱۳۲۵ به بعد و یا پخش سخنرانیهایی بر علیه شاه از بلندگوی مدرسه چهارباغ خودنمایی کرده است. روزنامه مذهبی بنام ندای اسلام، منعکس کننده آراء و عقاید این گروه بوده است یکی از دلایل تشکیل المجمن تعلیمات دینی، مقابله با نفوذ رژیم در میان برخی عمامه بسرها و عده ای روحانیون دانسته شده است.<sup>۱۴</sup>

«این گروههای مذهبی مخالف، به شیوه های مختلف در برابر تبلیغات رژیم عمل می کردند. به عنوان مثال: از آنجائیکه تماشاخانه اصفهان بلندگو داشت، بنابر توعیه آیت الله حاج سید ضیاءالدین علامه، این گروه نیز از فلکه شهدا تا میدان انقلاب و دروازه دولت بلندگو داشتند و بر علیه فساد آنان، جلسه ای داشتند<sup>۱۴</sup> و قابل توجه اینکه «مردم برای خرید بلندگو پول دادند<sup>۱۴</sup>

دکتر صلواتی در تأیید این خاطره چنین می گوید:

«در اصفهان سازمانهای تبلیغاتی، تشکیلات وسیعی، بر نامه ریزی کردند. اینها مردم را به اسلام دعوت می کردند و نشریات اسلامی در یک حد تقریباً وسیعی پخش می کردند و این تشکیلات تبلیغات اسلامی، به اسم آیت الله حاج سید



ضیال‌الدین علامه، اداره می‌شد. ایشان از روحانیون بزرگ و چهرهٔ فعال آن زمان بودند. در اصفهان علماء، هر کدام دار و دسته ای داشتند و تشکیلات مذهبی را رهبری می‌کردند.

مدارس ملی جامعهٔ تعلیمات اسلامی که توسط آقایان حجة الاسلام حاج شیخ غلامرضا فیروزیان و حاج آقا باقر نیلفروشان و آقایان هسته ای و میر محمد صادقی و توسلی در اصفهان تأسیس شده بود به دنبال تأسیس جامعه تعلیمات اسلامی در تهران توسط، حجة الاسلام حاج شیخ عباسعلی اسلامی بود. در این مدرسه به محصلین قرآن و تفسیر قرآن یاد می‌دادند. افراد خیر، مانند: سرهنگ سید حسین نوربخش در اصفهان به این مدرسه بسیار کمک کرد. ۱۵

غیر از مربیهای مدرسه و حوزه افراد دیگری نیز بودند که در جهت آشنائی قشر جوان با مسائل سیاسی - مذهبی - اجتماعی، گامهای مؤثری برداشتند، از آن جمله، آقای حسین عبداللهی خوروش. آقای دکتر صلواتی، در معرفی ایشان، در خاطر آتش چنین گفت:

«آقای عبداللهی خوروش، فرد محقق و عالیقدری بود، که یک کتابفروشی محقری داشت. چند نفر از دبیران و دانش آموزان راه دور و بر خویش گرد آورده بود و به آنها تعلیمات سیاسی و مبارزه یاد میداد و نیز چگونگی مبارزه با نشریاتی که، صور قبیحه چاپ می‌کردند و همچنین، در چگونگی برخورد با بی‌حجابی و یا موسیقی‌های افراطی راهنمایمان بود و ضمن تعلیم نگارش مقاله نویسی، از چهره‌های آن موقع آقای دکتر بنکدار و حسنعلی زهتاب را به یاد دارم، ایشان ما را تشویق به فرستادن مقاله برای روزنامه‌ها جهت چاپ می‌نمود. در این راستا مرا نیز در نوشتن مقالاتی در روزنامهٔ ندای حق کمک کرد و ... ایشان خیلی بر من و دانش آموزان دیگری که در سالهای ۸-۱۳۳۷ کار مبارزاتی می‌کردیم، تأثیر داشت.

مبارزین هر کدام در یک کانالی فعالیت می‌کردند. آقای صلواتی با جوانان بسیار کار می‌کردند و بسیاری از جوانان را تحت تأثیر تعلیمات اسلامی قرار داده

بودند. بطوریکه اکثر کسانی که توسط ساواک دستگیر می شدند، بنحوی با دکتر صلواتی ارتباط داشتند.<sup>۱۶</sup>

آقای صلواتی در این رابطه، خود چنین توضیح می دهد:

«من در اصفهان از همان سالهای ۴۰-۳۹، جوانها را جمع می کردم و برایشان کلاس تشکیل میدادم، شاید بتوان گفت در این آموزشهای سازنده، من یک واعظ غیر متعطلی بودم. واعظی که در عین حال مربی هم بود. ممکن بود فن شنا کردن را خوب ندانم، ولی شنا کردن را خوب یاد میدادم و توانستم در آن برهه از زمان جوانها و نیروهای مبارز با تقوایی را تربیت کنم.

«گروه دیگری از جوانان در زمینه تبلیغات اسلامی انجمنی بنام «سازمان جوانان اسلامی» تشکیل دادند که «اعضاء آنرا اکثر، دانش آموزان تشکیل میدادند و محل تشکیل آن در محل پاساژ سلطانی بود. در جلسات این انجمن هفته ای یک جلسه سخنرانی تشکیل می شد که در آن جلسات، از علما جهت سخنرانی دعوت بعمل می آمد. از جمله علماء سخنران آقای حجة الاسلام اشنی بود. کار انجمن تشکیل جلسات مذهبی در اعیاد و سوگواریها بوده که با انتشار دو روزنامه بنام پیکار و آئین اسلام فعالیتهای مذهبی خود را بسط میدادند. ضمن این فعالیتهای، تماسهایی با مرحوم نخشب برقرار کرده بودند.<sup>۱۷</sup>

«تبلیغات و ارشادهای اسلامی توسط مدرسین تعلیمات دینی و مبلغین دینی بین دانشجویان و دانش آموزان در سال ۱۳۳۵ به اوج می رسد. چنانکه تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان در این زمان انجام می گیرد. محور اصلی این فعالیتهای پر مبارزه با رژیم و نشر فرهنگ اسلامی بوده است که با پخش اعلامیه و تشکیل جلسات و سخنرانی، به این هدف، جامعه عمل می پوشاندند. در حقیقت این حرکت از سوی دانشجویان اصفهان، ملهم از فعالیتهای انجمن اسلامی دانشگاه تهران که پایه گذاران نهضت آزادی در آن نقش به سزایی داشتند، محسوب میشود، از جمله افراد فعال این انجمن: دکتر مرتضی مقدادی - دکتر منوچهر مقدادی - دکتر طباطبایی - دکتر روشنائی - دکتر اشرفی و آقای دکتر هاشمی و آقای دکتر سلطانزاده، بودند.<sup>۱۷</sup>

دلیل تشکیل انجمن از سوی مؤسسين «بیان مسائل حکومتی و دولت بطور گسترده تر و اجتماعی تر و منسجم برای مردم ذکر شده است. ۱۷ انجمن فاقد مانیفیست مستقل و تابع عقاید مبارزین نهضت آزادی بود. در حقیقت این سازماندهی و تشکل در دانشگاه برای اولین بار پایه ریزی شد. شروع کار به شکل تشکیل جلسات و بصورت چرخشی در داخل منازل اعضاء بود. که در برنامه های این جلسات از افراد متدین و معلمین دبیرستانها و دانشگاه و بازاریان کمک می گرفتند. از جمله روحانیون مشوق و همکار، آیات بزرگوار حاج آقا خادمی و حاج سید علی نجف آبادی و حاج آقا رحیم ارباب بودند. تماس و همکاری منظم با تهران و انتشار جزوات و تبلیغ در مناسبتهای مذهبی، بطور گسترده در اصفهان محدوده فعالیت را هر چه بیشتر گسترده تر ساخته بود.

در این فعالیتها، «یاران مبارز دیگری نیز بودند که خارج از عضویت انجمن، با انجمن همکاری مستمری داشتند از جمله، فضل الله صلواتی و حسنعلی زهتاب و تقی هسته ای. ۱۷»  
 «در سال ۹-۱۳۳۸ سمیناری از انجمنهای اسلامی کشور، در تهران تشکیل شد. مرحوم آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سحابی از گردانندگان اصلی این سمینار بودند. بعد از سخنرانیها و ارائه گزارشهایی از عملکرد انجمنهای اسلامی شهرستانها، انجمن اسلامی دانشجویان اصفهان توانست عنوان بهترین انجمن اسلامی دانشجویان در ایران را بدلیل بالا بودن میزان انتشارات و فعالیت و جایگزینی در دانشگاه و سخنرانیها و مجالس جشنی که با عناوین مختلف برگزار می کردند و نیز توسعه ای که در مدت کوتاهی بعنوان عضوگیری کرده بود، کسب کند. ۱۸»

پس از چند سال از گذشت تأسیس انجمن دانشجویی، انجمن پزشکان، که بعدها، پشتوانه ای مناسب، برای دانشجویان گردید، تشکیل شد. از آنجائیکه تعداد زیادی دانش آموز در این جلسات شرکت می جستند رأی بر این شد که انجمن اسلامی دانش آموزان نیز تشکیل شود. البته بعدها انجمن مزبور با انجمن دانشجویان ادغام گردید. تظاهرات عاشورای ۱۳۴۰ که از جهت شرکت کلی اساتید دانشگاه و معلمین و دبیران فرهنگ و آموزش و پرورش اهمیت خاصی یافته بود، یکی از نمونه های، نماد برونی انجمن محسوب میشود. این

تظاهرات با همراهی علما از جمله آیت الله خادمی از مسجد امام به سوی مدرسه چهار باغ با جمعیت قابل ملاحظه ای شروع می گردد. راه پیمایی با صلوات برای سلامتی امام دچار تشنج می شود و برای مدتی ساواک برای دستگیری عوامل به تلاش پیگیری دست می زند. آشنایی اعضای انجمن با امام خمینی (ره) قبل از ۱۳۴۰ توسط دکتر بهشتی با سخنرانیهایی که در انجمن داشت، انجام گرفت، اما هیچ رابطه ای بین انجمن و مرحوم نخب و یا حسن صدر نبود و تلاش اعضا صرفاً تبلیغات اسلامی و سیاسی و ضد حکومتی بوده و اجازه هیچگونه تبلیغات شخصی داده نمی شد. مخارج انجمن از طریق پرداخت حق عضویت و کمک آقایان پزشکان: دکتر ریاحی - دکتر بدری - دکتر نفیسی و دکتر ابن الشهدی تامین می شد.

«جبهه مقابل انجمن را طرفداران دکتر بقایی تشکیل میدادند که در کار انجمنها کارشکنی می کردند و اختلاف اساسی آنها، با یکدیگر مسئله سیاسی بوده است. ۱۸

«بسیاری از گرایشهای سیاسی در دانشگاه و ابسته به نهضت آزادی بود و این نهضت بر روند حرکت اسلامی دانشجویان خیلی مؤثر بود. حتی نهضت آزادی کمک کرد، تا مسجد دانشگاه تهران ساخته شود. زمانیکه عبدالله ریاضی در سال ۱۳۳۸ رئیس دانشگاه بود، اولین مسجد آن در دانشکده فنی، توسط مهندس مصحف و عبودیت و میثمی و آرمان پناه، درست شد. ۱۹

مسئله در خور توجه در آن زمان، نمونه قرار دادن مبارزات مردم الجزایر، علیه فرانسویها برای آماده نمودن اذهان، در جهت مخالفت با رژیم بوده است. از دلایل عمده این توجه، آشنایی با نحوه مبارزات تشکیلاتی مردم الجزایر با استعمار و نیز مسلمان بودن مردم آن کشور، بوده است.

دکتر صلواتی در این باره، چنین گفت:

«نقطه امیدی که در آن وقت بین مذهبیها و مجامع اسلامی، مخصوصاً انجمنهای اسلامی دانشگاه، بود، مسئله الجزایر و مبارزات مردم آن کشور بود که من چون، با آنها همکاری داشتم و در جلساتشان، گاهی، شعرهای انقلابی می خواندم، در آن

وقت هم به حمایت از مردم الجزایر اشعاری داشتیم، در آن مجامع اسلامی، ارائه میکردم که مورد توجه قرار می گرفت و آن موقع در مجله مکتب اسلام چاپ شد «گردهمایی معلمین و مهندسين به مقصود ارشاد جوانان و تبلیغات اسلامی، انجمنی بنام، انجمن معلمین و مهندسين را باعث شد. از افراد فعال این انجمن: رضا میر محمد صادقی - عبودیت - عبدالرسول موحدیان و مهندس ایرج کسائیان، بودند که دایرة فعالیتشان، به بحث گذاردن مسائل روز محدود بوده است که از سوی دیگر، میتوان آنرا کلوب روشنفکرانه جهت روشنگری و مناظره مسائل سیاسی و اجتماعی روز دانست که، موضعگیریهای سیاسی محافظه کارانه ای را، با خود داشته است. بودجه این فعاليتها و گردهمایی ها، از طریق همیاری اعضاء و همکاری آیت الله خادمی، بعنوان صرف و جوه شرعیه، تأمین می شد.<sup>۲۰</sup>

اعلامیه های ضد رژیم، اکثر، در اصفهان نوشته می شد و به اسم مردم شهرهای دیگر مثل قم و تهران، و شیراز به تهران می رفت و به جهت، عدم شناسایی و تعقیب ناشرین، از سوی دستگاه وقت، این اعلامیه ها به اصفهان نیز فرستاده می شد.

«سال ۴۱، اعلامیه های امام توسط مهندس عبودیت و مهندس میثمی و افرادی دیگر از تهران به اصفهان، آورده می شد.<sup>۲۱</sup>

مهندس آرمان پناه، در خاطر آتش، در این باره، چنین ادامه داد:

«وقتی از دانشگاه می آمدم، به خانه خواهرم در خیابان مدرس می رفتم و اعلامیه ها را هم در آنجا نگه می داشتم. یکدفعه، نیمه شب، عبودیت و میثمی به خانه ما آمدند و اعلامیه ها را تحویل گرفتند ولی همان شب در راه تهران آنها را دستگیر کردند. در رابطه با این اعلامیه ها من هم از جانب پلیس، شناسایی شدم، ولی وقتی که، مرا گرفتند، چون، من در زندان شناسنامه ام را بردم و صریحاً مشخصات را دادم، پلیس را به اشتباه انداختم و با این صراحت، دیگر به من شک نکردند. اینکار را من، دفعات بعد نیز تکرار کردم.

در این نقل و انتقالات، آنهم در آن زمان، وجود مشکلات بدیهی می نماید.

دکتر صلواتی، در خاطرِ اتش از این مشکلات چنین یاد کرد:

«در یک مورد که، من اعلامیه به شیراز می بردم، میان راه، یککنفر به من مشکوک شد و من مجبور شدم، نیمه شب نرسیده به تخت جمشید، پیاده شوم، از ترسِ سگها و حیوانات دیگر ساعتهای زیادی بالای درخت ماندم، تا صبح بشود و در مورد دیگر، مجبور شدم که اعلامیه ها را میان بیابان رها کنم.

بار دیگر، برای مشهد، اعلامیه می بردم و اعلامیه ها هم، به اسم مردم مشهد، چاپ شده بود، در آن سفر، با آقای زهتاب همسفر بودم، در ترمینال مشهد مأمور زیاد بود، به مجرد اینکه ساک اعلامیه را از صندوقِ اتوبوس تحویل گرفتم، از دیوارِ ترمینال به آن طرف دیوار که زمینی بود، پرتاب کردیم با اینکه، در این سفر، ما لباس خیلی ساده پوشیده بودیم، ولی اگر مأموری داخل ماشین می شد، با آن قیافه ها، مسلماً دستگیر می شدیم. سپس، به پشتِ دیوارِ ترمینال رفتیم و ساک را برداشتیم و با تاکسی به مقصد حرم می رفتیم. در تاکسی، نزدیک حسینیه اصفهانیها، پسرِ آیت الله میلانی، آقای سید محمد علی میلانی را دیدیم بلافاصله از تاکسی پیاده شدیم و بدنبال آقا، داخل کوچه ای شدیم. خود را به ایشان رساندیم. و گفتیم: آیت الله خادمی از اصفهان، یک امانتی برای حاج آقا فرستاده اند. سید محمد علی با لهجه اصفهانی، مزاح می کرد و با لهجه پرسید: چی چیه س؟ گزه س. گفتم: خب، حالا گزه هم که نباشد، از گزه کمتر نیست. سپس به او تلویحاً گفتیم که، چیز یست که وسط خیابان نمی شود خدمتتان داد. نگاهی به ساک کرد و گفت: خب، پشت سر من بیائید، من داخل هر خانه ای شدم، در خانه را باز می گذارم، بگذارید داخل و بروید. ما هم دنبال آقا رفتیم و بالاخره آقا داخل خانه ای شد و من ساک را داخل خانه گذاشتم و در را بهم زدم و برگشتم.

دکتر صلواتی، در قسمت دیگری از خاطرِ اتش، از نحوه چاپ و انتشار اعلامیه ها چنین

گفت:

«اعلامیه های امام، عموماً در اصفهان چاپ می شد. آقای گلبدیدی که مسئول مدرسه کرو لالها بودند، در آن شرایط خدمت بزرگی، از جهت ماشین کردن اعلامیه ها، توسط ایشان، در مدرسه، به انقلاب می شد. در آن زمان، بعضی مدارس تحت نظر ساواک بودند. این اعلامیه ها، از طریق مدرسه ترقی، که مدیریت آنرا، حاج آقا باقر نیلفروشان، داشت و نیز، دفتر ازدواج حجة الاسلام حاج آقا رضا روضاتی، توزیع میشد. در محضر حاج آقا رضا روضاتی، علماء دیگر، مانند: آیت الله بهبهانی و آقای فلسفی و نیز، آیت الله مهدی نجفی و آیت الله میر سید علی ابطحی، گرد می آمدند و این هیئت علمیه، اعلامیه میدادند که این اعلامیه ها، خیلی مؤثر بود.

اما، بازگویی این فعالیتهای مذهبی، به معنای عدم فعالیت گروههای دیگر چپ گرا و ملیون نیست، بلکه، این گروهها، نیز، برای اعلام موجودیت خود در محافل سیاسی، شرکت می کردند، چنانکه، دکتر کاظم میر عمادی، در خاطراتش، درباره مراسم عاشورای ۱۳۴۲، از حضور کمونیستها و اعضای حزب ایران، به مسجد شاه، سخن گفت.

از سوی دیگر، ما کناره گیری ملیون از جریانات سیاسی - اجتماعی و مطابقت با شرایط موجود، را در خاطرات می یابیم. دکتر میر عمادی، در توضیح مراسم فاتحه ای که به مناسبت سالگرد فوت آیت الله کاشانی، از طرف «حزب نظارت ملی»<sup>۲۲</sup> در اصفهان، برپا شد، چنین گفت:

«ما تصمیم گرفتیم، برای مرحوم کاشانی، در مسجد شاه، جلسه فاتحه، برپا کنیم. شیخ عباسعلی اسلامی، داماد خواهر مرحوم کاشانی، اصفهان بود. ما به ایشان پیغام دادیم که به مناسبت فوت آیت الله کاشانی، شما در این مجلس سخنرانی داشته باشید. ایشان جواب دادند که، برای این سخنرانی، هزار تومان می گیرم. در صورتیکه، در آن زمان، تمام خرجی که در مسجد شاه، برای تشکیل مجلس، کردیم، از ۲۰۰ تومان تجاوز نمی کرد. ما هم گفتیم، از سر این کار هم گذشتیم. ولی در تهران، علی امینی، به خانواده کاشانی، سه نفر را معرفی کرده بود که اینها

میتوانستند از این سه نفر، یکنفر را جهت سخنرانی، دعوت کنند. اینها هم، شیخ عباسعلی اسلامی را دعوت کردند و این آقا در جلسه فاتحه، سه ربع ساعت به نفع «خام فخر الدوله صحبت کرد و ده دقیقه الی یک ربع به نفع کاشانی، سخنرانی کرد. ۲۳

دکتر میرعمادی در ادامه این موضوع چنین گفت:

«روزی که شاه برای توزیع استاد اصلاحات ارضی به اصفهان آمد، تبلیغات زیادی شد. رعایا را هم دعوت کرده بودند و نیز عده ای از دختران ارامنه را جهت رقص به چهلستون آورده بودند. در آن سال، ما اجازه ای از روحانیون گرفته بودیم که سالگرد مرحوم کاشانی را در مسجد نوبازار برگزار کنیم. دو - سه روز به سان مانده بود که، روزی امام جمعه اصفهان، برای ما پیغام داد که سازمان امنیت، به من فشار آورده که چرا، شما دیوارهای شهر را، با اعلامیه فاتحه کاشانی سیاه کردید و آنان، تمام اعلامیه ها را کردند و شما هم مجلستان را برگزار نکنید، که، اینها می ریزند و می کشند. ولی ما، سال را برگزار کردیم و هیچ خبری هم نشد. اما، در همان شرایط، که ما مجلس برگزار کردیم، مصدقی ها نیامدند، حتی آقای عمامه ای که با من رفیق بود، هم نیامد و وقتی از او دلیل نیامدنش را پرسیدم، گفت: مصدقیون تحریم کردند.»

گردهمایی مبارزین مذهبی بر گرد یک رهبر و رهنما مسئله مهمی، جهت انسجام فکری و ایدئولوژی که نقطه امیدی برای مبارزین و محوری اساسی بود، محسوب می شد. آیت الله بروجردی که در آن زمان بعنوان مرجع متنقذی در ایران مطرح بودند، گرچه از سوی بسیاری از محافل مورد انتقاد بودند که «چرا یک مرجع نباید پیشوای سیاسی باشد و اندیشه های سیاسی را القاء نکند؟ ۲۴

ولی با تمام این بحثها و اختلاف نظرها، ایشان «در عین ادب و نزاکت سدی در برابر شاه بود ۲۵ و محوری برای مبارزین. با توجه به این موقعیت و شخصیت آیت الله بروجردی، فوت ایشان خلایی برای مبارزه و سیاست بشمار می رفت. دکتر صلواتی درباره نگرانی محافل مذهبی از این خلأ چنین میگوید:



«... در اصفهان، من گاهی در محضر علما بودم ... گاهی هم با روشنفکران و سیاسی ها جلساتی داشتیم، همگی احساس خطر می کردند و می گفتند: دیگر امکان ندارد رهبری بوجود بیاید که بتواند موقعیت آیت الله بروجردی را پیدا کند و همه اعتقادشان این بود که از زمان پیامبر تا آن روز، چنین شخصیتی جامع الشرایط و جامع جمیع صفات خوب، اصلاً وجود نداشته و این تفکر بود، که تنها شخصیت منحصر بفرزبر این آسمان، بعد از امام زمان (ع)، ایشان است. همه احساس ناراحتی می کردیم و معتقد بودیم که شاه دیگر، اهدافش را عملی می کند چون این سد دیگر برداشته شده است ...

«با فوت آیت الله بروجردی اصفهان سیاه پوش شد. از سه یا چهار مسجد اصفهان که بلندگو داشتند صدای قرآن پخش می شد و بقیه مساجد هم یک حجله ای (در اصفهان تفت می گویند) جلوی مسجد گذاشتند و به اصطلاح، رحل و قرآن چیدند و سر در مساجد را سیاه پوش کردند. مغازه ها و بازار سیاهپوش و تعطیل شدند. تمام علما و مردم در مساجد و حسینیه ها، برای شخصیت ایشان عزاداری کردند.<sup>۲۶</sup>

از روز دهم فروردین ۱۳۴۰ مراسم فاتحه، برای مرحوم بروجردی در قم برپا شد که مردم و عده ای از جوانان فعال اصفهان در این مراسم شرکت کردند. دکتر صلواتی، در خاطر اتش، از این روز چنین یاد می کند:

«... روز دهم فروردین ما با یک عده از دوستانمان قراری گذاشته بودیم که خارج از شهر برویم و اردو داشته باشیم. در میدان احمد آباد کنونی، که در آن زمان، خارج از شهر واقع بود، قهوه خانه ای بود که، محل اجتماع ما بود، در آن روز، ناگهان برنامه های عادی رادیو، قطع شد. و رحلت آیه الله العظمی بروجردی اعلام گردید. با اینکه افراد داخل قهوه خانه، از قشر مذهبی، نبودند، ولی شخصاً دیدم که یکی - دو نفرشان، به محض شنیدن این خبر، بدون مقدمه بر سر و سینه خودشان زدند. کافه یکپارچه گریه شد، ما هم که در آن زمان جوان بودیم، تحت

تأثیر این احساسات عجیب قرار گرفتیم و از آنجا با هم، قرار گذاشتیم، برای شرکت در مراسم این مرد بزرگ با دوچرخه، به قم برویم و تصمیم گرفتیم که به خانواده مان هم نگوئیم که با دوچرخه به قم می رویم. با وجود سردی هوا و بارندگی و خطرات میان راه و عدم آسفالت جاده و نبودن امکانات مناسب، برای مسافرت با دوچرخه، ساعت ۱۱ صبح دهم فروردین، از دروازه تهران، اصفهان یازده نفری، با دوچرخه راه افتادیم. در همان موقع هم، سیل مردم، در آن محل دروازه تهران، برای رفتن به قم، جمع شده بودند، بهر حال، من با دوستان از آنجا حرکت کردیم. وقتی به کاروانسرای انوشیروان، رسیدیم، باران شدیدی شروع به باریدن کرد. این باران تا مورچه خورت ادامه داشت، و ما چون چتر و یا حتی پلاستیک هم نداشتیم، مجبور بودیم، تکه تکه لباس هایمان را درآوردیم و آبش را فشار دهیم و دوباره بپوشیم. وقتی به مورچه خورت رسیدیم، چند دقیقه ای در کافه آنجا استراحت کردیم و وقتی لباسهایمان خشک شد، راه افتادیم. بعضی از رهگذران و رانندگان، به ما می گفتند که شما نمی توانید طاقت بیاورید، ولی ما، با آن احساس مذهبی مان و آن حالتی که از رحلت این مرد بزرگ به همه مان دست داده بود، عاشقانه رهسپار بودیم و آن سختیها را احساس نمی کردیم و متوجه نبودیم که چه کار خطرناکی انجام می دهیم. در هر صورت، شب و روز، بدون کوچکترین استراحتی، رکاب زدیم. به جای اینکه از راه نزدیکتر یعنی از سیدامامزاده عبدالله برویم، از راه سلفچه گان رفتیم.

در این میان، وقتی که صدای حیوانات مثل شغال و یا گرگ را می شنیدیم می ترسیدیم و از هم جدا نمی شدیم و اگر احیاناً یکی از ما، دوچرخه اش پنچر می شد، همگی می ماندیم تا آن یکنفر خودش را به دیگران برساند. حتی اتفاق افتاد که چراغهای دوچرخه هایمان سوخت و ما تمام این راه طولانی را بدون چراغ می رفتیم. نزدیک صبح، به حدود سلفچه گان رسیدیم. دو نفر از دوستانمان از ما جلو افتادند و به جای اینکه به طرف قم بروند، به طرف ساوه رفتند. دو

نفر دیگر به سرعت دنبالش رفتیم و آنها را از جاده ساوه برگردانیدیم. بالاخره همگی، صبح از سه راهی سلفچه گان به طرف قم که باز این قسمت هم، آسفالت نشده بود، راه افتادیم. نزدیک ظهر بود که خسته و وارفته، بعد از ۲۷ ساعت دوچرخه سواری، به قم رسیدیم و با ازدحام عجیب و غریبی از مردم روبرو شدیم. بطوری که ما نمی توانستیم دوچرخه هایمان را، از میان جمعیت، رد کنیم. باغ پارک ملی قم و یا همان گورستان قم، که حالا، یک مقاداریش پارک شده و آن وقت قبرستان بود و درختانی هم داشت، ما به آنجا رفتیم و ضمن استراحت صبر کردیم که لباسهایمان خشک شود و بدین خاطر مجبور بودیم، صبر کنیم، لباسهایمان یکی یکی خشک شود. در آن موقع، ما واقعاً در احساسات مردم غرق شدیم و همین شادی برای ما کافی بود که در مراسم این روحانی عالیقدر شرکت کنیم، به قول معروف:

بلبل به باغ و جغد به ویرانه تاخته

هر کس به قدر همت خود خانه ساخته

ما در حد امکانات خودمان توانسته بودیم، نسبت به بزرگترین شخصیت مذهبی زمان، ابراز علاقه و احساسات نمائیم. بهر حال، در قم، همه جا گریه بود و عزا، مردم در مساجد جمع شده بودند... و اینچنین میخواندند: سید ما، سرور ما، نایب پیغمبر ما، رهبر ما و ...

از اینجور اشعار خوانده می شد و عموماً روی همین کلمه نایب و جانشین امام زمان (ع) تکیه می شد و بیشتر روی این جنبه، مردم شعار میدادند. ابتدا نظرمان این بود که دوباره با دوچرخه بازگردیم. اما چون چهارده فروردین نزدیک بود و ما هم، در آن زمان معلم بودیم، می بایست به موقع، در سر کار حاضر باشیم، دیگر مجبور شدیم، با اتوبوس به اصفهان بازگردیم.

جهت برگزاری مراسم چهلم آیت الله بروجردی، دانشجویان تهران و طلبه های حوزه علمیه قم، مشترکاً، برنامه ریزی مفصلی را تهیه کردند.

مهندس آرمان پناه، دربارهٔ این برنامه، چنین توضیح داد:

«یادم است، حدود صد و خرده ای دانشجو جمع شدیم و از تهران به قم رفتیم. در قم، به مناسبت چهلم آیت الله بروجردی با طلبه های حوزه برنامه ریزی کردیم که، راه پیمایی راه بیندازیم که به شکل یک طلبه و یک دانشجو، حرکت کنیم. همگی قم را دور زدیم و شعارهایی مانند: *إن الحیة عقیده و جهاد را سر دادیم*. بعد از مراسم، برای صرف ناهار جمع شدیم. در حین ناهار، آرام به ما رساندند که، پنخش شوید، گفتند که، قرار است، شما را در راه تهران دستگیر کنند. حالا شما فکرش را بکنید، با چه سختی، به این تعداد دانشجو خبر دادیم، ولی الحمدلله، بعضی ها با ماشین خصوصی، بعضی ها با وانت، و بعضی ها، حتی با تانکر نفتی، بطور پنخش و پراکنده، خود را به تهران رساندند، ولی، چند نفری را در راه تهران گرفتند ...»

در این زمان، مسئله اعلمیت، مشکل عمده و مهمی بود که مردم و نیروهای مبارز، بعد از فوت مرحوم بروجردی با آن روبرو شدند و از طرف دیگر، رژیم به حساسیت این مسئله در آن برهه زمانی، به خوبی پی برده بود. پس سعی و تلاش در سوء استفاده از موقعیت مرجعیت و تحت نفوذ درآوردن علما، از سوی رژیم شروع شد.

دکتر میرعمادی از این زمان حساس، چنین گفت:

«... به محض اینکه، آقای بروجردی فوت شد، اینها فکر می کردند، تقریباً خلایی در ایران بوجود می آید، با این فکر، میخواستند که از این خلأ، استفاده کنند. پس در جهت اعلم جلوه دادن، آقای حائری که نابینا بود ولی بسیار عالم و در نجف بود و دامادی هم داشت که با رژیم، سر و سری داشت، تلاش کردند. ولی تلاششان بی ثمر ماند. سپس به سراغ آقای حکیم رفتند. در آن زمان، ما نمی گفتیم: ایشان اعلم نیست. ولی سوء استفاده ای که اینها میخواستند بکنند، بر این ساس بود که یک نفر غیر ایرانی هر چه هم عالم شیعه باشد، حق دخالت در امور داخلی ایران را ندارد و یا هر حکمی صادر کرد تا به ایران برسد و تدوین

شود، اینها در ایران کار خودشان را انجام داده اند.

در دیگر مجامع اکثریت، روی حضرت آیت الله العظمی حکیم تکیه داشتند.

عده ای روی آیه الله سید عبدالهادی شیرازی توافق داشتند. بعضی هم مرحوم

آیت الله شاهرودی را معرفی می کردند و از طرف دیگر هم تعدادی، آیه الله

خویی را قبول داشتند. افراد روشنفکر بیشتر خواهان شخصی بودند، که داخل

کشور باشد و بتوانند با وی تماس بگیرند، بدین جهت بیشتر روی

آیت الله العظمی گلپایگانی تکیه داشتند و عکسهای ایشان، در آن وقت، بسیار

تبلیغ می شد ولی ... آن وقت، علمای بزرگ اصفهان عموماً کسانی بودند، که از

نجف برگشته بودند و گرچه بعضی روزنامه ها ... مثل روزنامه کیهان و مجله

تهران مصور از مراجع قم مانند: آیت الله گلپایگانی و آیت الله شریعتمداری و

آیت الله مرعشی نجفی و آیت الله خمینی اسم برده بودند.<sup>۲۷</sup>

ترس از «منزوی شدن روحانیت»<sup>۲۷</sup> باعث تشکیل جلسه ای توسط «افرادی دلسوخته

<sup>۲۷</sup> شد. از افراد معروف این جلسه «عبداللهمی خوروش - مرحوم حجت الاسلام حاج آقا رضا

روضاتی - حاج شیخ غلامرضا فیروزیان - حاج آقا باقر نیلفروشان و آقا فضل الله صلواتی و

افرادی دیگر<sup>۲۷</sup> بودند. از آنجائیکه «شاه در صحبتی گفته بود: میخواهم این واتیکان را از

ایران جمع کنم و نظرش بر این بود که قم را از هم بباشد حضار جلسه، تصمیم بر ترویج

آیت الله گلپایگانی گرفتند و «برای ایشان شعار دادند و عکسهای بزرگ ایشان را منتشر

کردند.<sup>۲۷</sup>

در آن شرایط حساس سیاسی، ملاک اعلامیت مرجع، برای مبارزین نه تنها، جنبه فقهی

آن بود، بلکه بعد سیاسی آن نیز مطرح می شد. پس اعتبار اشخاصی که در جهت معرفی

مرجع جامع الشرایط، قدم پیش می گذاشته اند، حائز اهمیت بوده است. بنابراین، هر کسی

که در جامعه شخص معتبری را در نظر داشته، برای راهنمایی انتخاب می نموده، دکتر

میرعمادی در خاطراتش، در این باره چنین میگوید:

«در قم، بعد از آیت الله بروجرودی، صحبتهایی بین رفقا، منجمله، خود ما و یک

عده از دوستان و آشنایان بود، که اعلم کیست؟ با خیلی از آقایان صحبت کردیم از جمله، امام جمعه اصفهان و (سلطان العلماء) و آیت الله کلباسی و نیز حاج آقا میرزای دهکردی که ایشان پیر مرد بسیار با تقوایی بود، روزی به عیادتش رفتیم و ضمن ملاقات از وی پرسیدیم: آقا، بعقیده شما، اعلم کیست؟ او گفت: ... هر کس که پرچم اسلام را روی دوش خود گذاشت و در مقابل اینها، قیام کرد و مقاومت نمود، او اعلم است ...

دکتر صلواتی درباره ملاک انتخاب مرجع، چنین گفت:

«جوّ عمومی، بستگی بدان داشت که، علمای شهر، شاگرد کدامیک از اعظام، بوده باشند. پس از رحلت آیه الله بروجردی آیت الله خادمی، و آیت الله خراسانی بیشتر روی آیت الله حکیم تکیه داشتند. البته در همان وقت، مرحوم آیت الله سید علی بهبهانی، هم بودند، که در اصفهان مقلدینی داشتند و در سال، شش ماه اصفهان و شش ماه اهواز بودند.

در مدت زمان خیلی کمی، آیت الله سید عبدالهادی شیرازی رحلت کردند و کم کم زمزمه های مرجعیت امام خمینی بلند شد.

در همان زمان، «با رحلت آیت الله شاهرودی و بعدش هم آیت الله حکیم، تقریباً زمینه برای مرجعیت امام خمینی (ره) مساعد شد. ما جوانها به دنبال چندتن از روحانیون آگاه و پرتحرک آن زمان آیت الله خادمی و حجج اسلام سید احمد امامی و سید محمد احمدی، از آیت الله حاج آقا روح الله خمینی تبلیغ میکردیم و من شب و روز از تلاش دست بر نمی داشتم. هدایت آیه الله العظمی منتظری و پیروی جوانهای فعال، مرجعیت حضرت امام را تثبیت کرد. البته کلمه امام از سال ۵۶ پس از رحلت حاج آقا مصطفی خمینی برای امام مطرح گردید و پیش از آن مخصوصاً در دوران اختناق به ایشان حاج آقا یا حاج آقا روح الله گفته می شد، بردن نام خمینی هم که از نظر دستگاه دولتی جرم نابخشودنی، به حساب می آمد، من در مجامع، در کلاسها، در مسجدها، مخصوصاً در خمینی شهر

(همایون‌شهر سابق) که محل کارم بود با نهایت جسارت و آشکارا نام مبارک امام خمینی را می‌برد و از رساله و مسأله‌های آن حضرت برای بچه‌ها تکلیف قرار می‌داد و اعلامیه‌های ایشان را توزیع می‌کردم که باعث وحشت اطرافیانم می‌شد، البته گرفتاریهایی نیز پیش آمد و حتی در مجمعی یکی از علمای خمینی شهر فرموده بودند که ما طرفداران آیت الله خوئی نتوانسته ایم به اندازه یک جوان فکلی طرفدار آیت الله خمینی در این شهر مؤثر باشیم.

در آن موقعیت حساس زمانی، یافتن رهبری واجد شرایط که، این تشنگان را به مقصد برساند بدون آنکه، لحظه‌ای از هدف دور شوند، بسیار ارزشمند بوده است. مخالفین، هر کدام بنحوی، با امام خمینی (ره) آشنا شدند. دکتر میر عمادی، از نحوه‌آشنایی، خود، چنین یاد می‌کند:

«وقتی که، مسئله انجمن‌های ایالتی و ولایتی، مطرح شد، آقایان، شریعتمداری و گلیپایگانی در قم، بدین مناسبت، اعلامیه دادند، ولی اعلامیه آقای خمینی، هم بسته تر و یکنواخت تر بود، بعد از پایان این قضیه، با رفقا، بر سر مسائل اجتماعی، صحبت کردیم و بالاخره من از طرف این آقایان، سه دفعه به قم رفتم و آقای خمینی را زیارت کردم. اولین جلسه، صحبت بر سر این بود که، آقا، شما با شاه چه می‌کنید؟ گفت: ما با شاه کاری نداریم، من هم، شاه توی آستینم ندارم که بگویم، او را می‌خواهم ساقط کنم و یکی دیگر را به جایش، بگذارم.

ما، یک برنامه اسلامی شروع کرده ایم، اگر وی واقعاً بیطرف بود، ما کاری با او نداریم و اگر با برنامه ما موافقت کرد، تا یک حدودی تأیید می‌کنیم، ولی اگر مخالفت کرد، ساقطش می‌کنیم.

مهندس میر محمد صادقی، از این آشنایی، چنین گفت:

«زمانیکه، مرحوم بهشتی در ۱۳۴۰ به مادرش می‌داد، ما را با امام آشنا کرد. بعد از فوت آیت الله بروجردی من و حاج تقی هسته‌ای و برادرم، حاج علاءالدین و مرحوم بهشتی که در آن زمان از قم به تهران تقریباً تبعید بود، به خانه آقای

خیمینی رفتیم و متوجه شدیم، حرفهایی که این سید می زند، با مسائلی که ما قبلاً، دنبالش بودیم، تطبیق می کند.  
در همین رابطه، علی بزرگزاد، چنین میگوید:

«... بعد از فوت آیت الله بروجردی، ما از مرحوم آیت الله حکیم تقلید می کردیم. روزی، برای ایشان نامه نوشتیم که اگر، دو نفر از مراجع، علمشان مساوی باشد، ولی یکی از آن دو، سیاست و شجاعت بیشتری داشته باشد، از کدامیک باید تقلید نمود؟ ایشان جواب دادند: از آنکسی که شجاعت و سیاستش بهتر و بیشتر است. از آنجائیکه ما، معتقد بودیم، اگر مبارزه علنی نباشد نتیجه مثبتی نخواهد داد و مسلماً نمی توانستیم طرفدار مراجع ملاحظه کار باشیم، و از طرف دیگر، متوجه علم و شجاعت و مبارزه علنی امام شدیم، ایشان را مرجع خود قرار دادیم. زمانیکه، ما اعلامیه منتشر می کردیم و امام در قم تشریف داشتند، به رفقا گفتیم: ما باید یک سندی در دست داشته باشیم، که نشان دهد، ما به دستور مرجع خود اینکار را کرده ایم و اگر هم، احیاناً اعدام شدیم، بدانیم که بر اساس هوی و هوس نبوده و صرفاً به امر مرجع خود، عمل کرده ایم.

پس از این تاریخ، تا به حضور امام، مشرف نشویم و از ایشان اجازه نگیریم، کاری انجام نمی دهیم. بنابراین با دوستان، به خدمت امام رفتیم و به ایشان گفتیم: اقا ما، کارمان این است و در آینده هم، صد البته، انجام وظیفه می کنیم. فقط میخواهیم، اجازه از شما، برای اینکارها داشته باشیم، که اگر زمانی، کارمان به اعدام کشید، خیال ما راحت باش، که در راه شهادت رفته ایم، امام فرمودند: شما از علماء دیگر پیروی کنید؟ گفتیم: آقا، اگر ما میخواهیم از علماء دیگر پیروی کنیم، در بخش اعلامیه سومی ما را دستگیر می کنند. بهر حال، بعد از مطالعه کارهای ما، فرمودند: شما تا آنجایی که، تشخیص میدهند به نفع اسلام است، انجام وظیفه کنید و اگر دیدید که، منفعت برای اسلام ندارد، ادامه ندهید. ما گفتیم: پس اجازه بدهید، قدری از سهم امام را، جزء هزینه های خود بیاوریم. ایشان گفتند:



من، ماهی ۵۰ تومان را، اجازه میدهم.

«حسین صاحبان پور، یکی دیگر از فعالان آن زمان، دربارهٔ انتخاب امام بعنوان مرجع

چنین گفت:

«بخاطر دارم، جلسه ای با دوستان دربارهٔ مسئله انجمنهای ایالتی و ولایتی، داشتیم. در این جلسه، نامه ای، در اعتراض به این مسئله، نوشتیم و قرار بر این شد که من و مرحوم عبداللهی خوروش، نامه را خدمت آیت الله شریعتمداری ببریم. با اینکه من با شخص آیت الله شریعتمداری صحبت نکردم ولی از سخن و صحبت‌های ایشان دریافتم که ایشان، آنکسی نیست که پرچم اسلام را بدوش بگیرد. در آن زمان، هنوز امام را نمی شناختم. ولی، زمانی که مراجع برای اعتراض به مسئله انجمنهای ایالتی و ولایتی اعلامیه دادند و اعتراض کردند، من با امام آشنا شدم و از اعلامیه های ایشان فهمیدم که ایشان، همان کسی است که ما میتوانیم پرچم اسلام را بدوشش بگذاریم و پشت سرش راه بیفتیم و حقیقتاً هم، هیچ اعلامیه ای گرمتر و هیجان انگیزتر از اعلامیه های ایشان نبود.

مرحوم آیت الله شیخ عباس ایزدی امام جمعهٔ نجف آباد و یکی از شاگردان امام، در

خاطراتش، از ارجاع به مرجعیت امام چنین یاد می کند:

«... آقای بروجردی که فوت شد، آیت الله حاج سید عبدالهادی بسیار مطرح بودند، در اینجا، بنده معطل نماندم و به حاج سید عبدالهادی، ارجاع دادم،... آیت الله منتظری اصلاً موافق با این ارجاع نبودند، چون دو داماد ایشان (حاج سید عبدالهادی)، وارد دستگاه وقت شده بودند و مسلم بود که اینها مسئله دارند،... اما خیلی طول نکشید، که حاج سید عبدالهادی هم فوت شد. در اینجا، ما نمی توانستیم، یکدفعه به دیگری، بدون شناخت و تبلیغات، ارجاع دهیم. تبلیغات تدریجاً اثر می کند. در این میان، بعضی ها شناختی ندارند و بعضی دارند، بعضی وقتها هم، بعضی ها، فداکارهایی می بینند و از آنها دیگر، ارادت پیدا می کنند. بنده، بدون اغراق می گویم، که ارادت بنده به حضرت امام،

معلول شناخت خودم بود، که تا حالا، هم امام را قبول دارم، دیگران که آن روزها خبرشان نبود، و غیر ذالک، حتی زمانیکه حضرت امام درس اخلاق می فرمود، آقای منتظری، پهلوی دست ایشان بود.

حمایت امام (ره) از جانب قشرهای مختلف جامعه، بخصوص جامعه روحانیت، مسئله مهمی بود که در جهت پیشبرد نهضت و انسجام هر چه بیشتر نیروهای مبارز مذهبی امری مهم می نمود.

البته ... تنها روحانی که در سطح بالایی، پیوسته امام را در اصفهان مطرح می کرد، آیت الله خادمی بودند. ایشان فوق العاده به امام ارادت داشتند. البته، کم کم، هیئت ها و گروههای مختلف، راه پیمایی های عظیمی را برای حمایت از امام، راه انداختند که این گردهمایی ها، در معیت آیت الله خادمی بود. از دیگر چهره های فعال آن زمان، حجة الاسلام سید احمد امامی، بود که از شاگردان امام، محسوب می شدند و در این رابطه، بسیار فعالیت داشت. چهره فعال دیگر، آیت الله العظمی منتظری بودند که، تبلیغات مؤثری در اصفهان، انجام دادند و در منطقه نجف آباد، ایشان، بی پروا، از حضرت امام، تحلیل می کردند. در حالیکه، در آن زمان، آقای خادمی و دیگران، آرام، آرام این فعالیت و تبلیغات را انجام میدادند ولی آقای منتظری، خیلی شدید و قاطعانه، عمل می کردند و کسی را همسنگ امام نمی دانستند. <sup>۲۹</sup> (البته آیت الله منتظری ساکن اصفهان نبودند. هنگام مراجعت از قم به نجف آباد میرفتند)

نیروها و جریاناتی نیز مقابل، این موج، قد علم کردند. گرچه، برخورد عقاید، در این زمان حساس، امری بدیهی می نمود. از جمله این نیروها، شاگردان آیت الله العظمی خویی بودند.

در آن زمان، آیت الله خویی در اصفهان، مطرح بودند، چون شاگردان زیادی در بین علما داشتند اینها به بینش آیت الله خویی، بخوبی آشنا بودند و شناختی نسبت به آقای خمینی نداشتند، پس قاعدتاً، این برخورد پیش می آمد. <sup>۲۹</sup>

در عاشورای سال ۴۰، راه پیمایی عظیمی توسط جوانان مبارز و جهادگر اصفهان با

کمک علما انجام می شود.

دکتر صلواتی، در خاطراتش، از این راهپیمایی چنین یاد می کند:

«... راه پیمایی های عظیمی، روزهای عاشورا تشکیل میدادیم که اعلامیه آن، به امضای روحانیون بزرگ اصفهان مثل، آیت الله خادمی و آیت الله زند کرمانی، و اساتید دانشگاه منتشر می شد و عکسهایی هم از امام بین جمعیت، قرار میدادیم. در همان سال ۴۰، با اینکه امام، چهره شناخته شده ای نبود، ولی از سوی دستگاه، شناسایی شده بود، به همین خاطر، ما را در تشکیل این مراسم، اذیت می کردند.

یادم می آید که، شهربانی، یک نفر را برای گرفتن تعهد، خواسته بود. من تصمیم گرفتم این تعهد را بعهده بگیرم. وقتی که به شهربانی رفتم، مأموران شهربانی فکر می کردند که مسخره شده اند که جوانی با سن و سال کم برای دادن تعهد، آمده است. بهر حال، در فرم مخصوص شهربانی، شغل مرا پرسیده بودند. نوشتم: معلم. افسر شهربانی گفت: معلم بدبخت، اگر اینها، یک ترفه بتر کاند، تو روزگارت سیاه است: گفتم: بالاخره، روزگار ما را برای همین کار میخواهد. شاید یکی از اشتباهات من، در آن زمان، این بود که به این وسیله، خودم را به دستگاه شناساندم، ولی چاره ای هم که نبود و می بایست این تظاهرات عظیم انجام می گرفت: در هر صورت من و یک نفر به نام حسن حدادی ضمانت امنیت راه پیمائی را به عهده گرفتیم. جمعیت عظیم، پنجاه- شصت هزار نفری، از مسجد شاه (مسجد امام فعلی) حرکت کرد تا مدرسه چهارباغ، (امام صادق (ع)) و حرکت را با شعارهای کوبنده و فرمایشات امام حسین (ع) ادامه داد، در مدرسه چهارباغ مراسم روضه بزرگی از طرف اداره اوقاف و مسئولان شهر برگزار شده بود.

«از این مسائل اصفهان میتوانیم همان نتیجه ای را بگیریم که مرحوم بهشتی، نظرش بود و اینکه اصفهان، سهم عمده ای در انقلاب داشت و شاید در معرفی

امام و حمایت ایشان و تکثیر اعلامیه هایشان واقعاً، سرمایه گذاری عظیمی کرد

نه ... ۳۰

با این انتخاب و حمایت، انسجام و تشکل و سازماندهی گروههای مذهبی، صورت گرفت، چنانکه هر حرکت و جنبشی، تحت نظارت و با توجه به رهنمودهای امام، انجام می گرفت.

دکتر صلواتی، از امیدواری نیروهای مبارز، در این برهه زمانی، چنین گفت:

«بعضی از دوستان، معتقد بودند که تا حوزه علمیه حرکت نکند، حرکتی ایجاد نمی شود. اتفاقات سالهای بین ۳۲ تا ۴۲، امیدی برای ما ایجاد کرده بود ولی، بعضی ها هم امیدشان به دانشگاه بسته بود. وقتی که امام وسط گود آمد، امیدی در تمام قلبهای مذهبیون و دلسوختگان ایران درخشید و همگی دور ایشان، مانند پروانه، جمع شدیم ... در همان زمان، به کمک برادران، حاج آقا رضا روضاتی و حاج شیخ غلامرضا فیروزیان و مرحوم حسین عبداللهی خوروش، حاج آقا باقر نیلفروشان، حسن عینی، آقای حسین صاحبان پور، آقای غانی و حسن حدادی و ... جلساتی تشکیل می دادیم، در این گردهمایی ها، فعالیتها و مسائل اصفهان و یا ایران و جهان را بررسی میکردیم، تا بالاخره مسئله انجمنهای ایالتی و ولایتی مطرح شد.

با ایجاد خائله انجمنهای ایالتی و ولایتی موج جدیدی بین مبارزین سراسر کشور، بخصوص در قم ایجاد کرد. پافشاری امام، در الغای این تصویب نامه و سخنرانیهای ایشان و اثبات نقش مؤثر روحانیت در سیاست کشور و دخالت علنی و مستقیم ایشان و به میدان کشاندن سایر علماء، روحی تازه به مبارزین مذهبی و گمنام کشور داد و نسل جوان مبارز را، به آینده مبارزات و تلاشهای خود امیدوار و منسجم ساخت.

دکتر صلواتی، از جنبشی که میان جوانان اصفهان با اعلام این تصویبنامه ایجاد شد،

چنین گفت:

« ... در آغاز جریان مبارزات بود که انجمنهای ولایتی و ایالتی، از سوی شاه مطرح

شد. یکی از مواد آن، حذف قید مرد بودن، برای کاندیداها، بود و این حساسیتی ایجاد کرد و کم کم این مسئله مطرح شد که، تصمیم دارند، زنان را بعنوان قانونگذار، مسلط کنند، و این، یعنی رواج فساد و فحشاء به اسم آزادی زن. این شد، که، ما تصمیم گرفتیم، به علمای قم و اصفهان مراجعه کنیم. گرچه علما، خودشان به مسئولیت مذهبی شان واقف بودند، ولی ما حجت را بر آنها تمام کردیم و با خواهش و تمنا و گاهی داد و فریاد و نوشتن طومار، آنها را متوجه سکوتشان نمودیم.

از یکسو، شوروی نگرانی جوانان مبارز مذهبی، حوزه را به حرکت درآورد، و از سوی دیگر، وجود امام، بعنوان تنها شخصیت منحصر به فردی جلوه گر شد، که تمام این شور و نگرانی را عمیقاً درک می کرد و دقیقاً بهمین دلیل، وجود ایشان محوری برای مبارزین گشت و حرکت نهضت، بر این اساس به سوی تکوین، پیش رفت.

دکتر صلواتی در این رابطه، چنین ادامه داد:

«من و چند نفر از دوستان، در کنار بعضی از روحانیون اصفهان هدف خود را مبارزه با فساد، قراردادیم، مسئله انجمنهای ایالتی و ولایتی که مطرح شد، گروه ما، اولین گروهی بود که، قاطعانه در برابر این مسئله ایستاد و حتی اعلامیه های امام و دیگر مراجع را، در این رابطه، پنهانی تکثیر و منتشر می کرد،... در هر صورت، این جلسه اصفهانها، مخصوصاً در جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی و تأیید امام خمینی و تحریک دیگر روحانیون به حمایت ایشان، خیلی، خیلی، مؤثر بود. شاید به جرأت بتوانم بگویم، هسته مرکز و گام اول بسیاری از برنامه های اصفهان و حتی ایران، این جلسه کوچک و ضعیفی بود، که در محضر عقد و ازدواج حاج آقا رضا روضاتی، تشکیل می شد...

و اما، حسین گلپیدی، از این خاطره، بدین نحو یاد کرد:

«در سال ۴۱، که دولت، قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی را عنوان کرد و با مخالفت مراجع روبرو شد، برای دهن کجی به مخالفین، در انتخابات، خام نوری

(همسر سرهنگ شارقى - بهایی) را کاندیدا کرد. در مقابل، مخالفین برای خارج نمودن، این خاتم از صحنه و مسخره کردن دولت، اعلامیه ای بر علیه خاتم نوری، که جنبه اخلاقی داشت، منتشر کردند. انتشار این اعلامیه سبب ایجاد و لوله ای در شهر و در نتیجه کناره جویی این خاتم از صحنه شد. حتی، ساواک مدتی، سخت دنبال ناشرین این اعلامیه دست به تعقیب زد، که نتیجه ای نداشت.

محرّم ۱۳۴۱، فرصت مناسبی، جهت استحکام و انسجام مبارزه، با استفاده از ایدئولوژی جنگ و ستیز با طاغوت به رهبری سرور شهیدان و نمونه الگو قرار دادن آن حضرت، برای مبارزین بود. با تشکیل مجالس روضه خوانی در منازل و مساجد، گردهمایی مردم و ارشاد و آگاهی توده، بر احتی امکان پذیر گردید. یکی از این مجالس در منزل مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم کوپایی، برپا بوده است. بر اساس خاطرات مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم کوپایی، یکی از سخنرانان سیاسی مجلس، حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی، بوده، که در آن زمان ابتدا، برای منبر رفتن، وارد اصفهان شده بود. اما، مجلسی را جهت منبر رفتن نیافت، تا اینکه، با یکی از دوستان مرحوم کوپایی، رابطه برقرار می کند و با وجود اینکه، در مجلس اخیرالذکر، وقت و جایبی برای منبر رفتن نداشت، اما، مرحوم کوپایی، طی صحبتی با حاج محمد حسن محف آبادی، ایشان را متقاعد می کنند که نیم ساعت از یک ساعت وقت خود را به صحبت های حجة الاسلام هاشمی، با شرط اینکه، از سیاست صحبتی نرود، اختصاص بدهد.

در همین زمان، مرحوم کوپایی، خانه باغ مانندی را جهت اسکان خانواده حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی در خیابان فردوسی اصفهان، به مدت دو ماه، در نظر می گیرند. این مجلس، بدلیل آورده شدن، نام امام خمینی (ره) توسط حاج سید رضا روضاتی و فرستادن صلوات برای سلامتی امام، از سوی حضار، بهم می خورد. بدنبال این رخداد، مرحوم کوپایی بمدت یکماه دستگیر می شود و یا به تعبیر خود ایشان، آب یخ می خورد.<sup>۳۱</sup> تاریخ، نوروز ۴۲ را با نوروزهای قبل از آن، متفاوت میدانند، چه نوروز این سال، نه تنها با پارچه سیاه سوگ امام صادق (ع) سیاه گشت، بلکه، خانواده های بسیاری نیز بالباس سیاه،

به سوگ عزیزانشان، نشستند. امام (ره) طی اعلامیه ای عید نوروز سال ۴۲ را عزای عمومی اعلام کردند. توده مردم، که هر سال، برای شروع سال نو به قم می شتافتند، اینبار نیز، نه تنها برای شروع سال نو، که، برای انجام مراسم عزاداری، قم پذیرای جمعیت زیادی از سراسر ایران شد.

گروههایی از این جمعیت انبوه را اصفهانیها، تشکیل میدادند. از جمله این زائرین اصفهان، دکتر محمد باقر کتابی می باشد که خود شاهد عینی حوادث نوروز این سال در مدرسه فیضیه، است.

در اینجا، قلم را به خاطرات ایشان، از این سال تاریخی، می سپاریم.

با وجود سعی رژیم، مبنی بر جلوگیری از پخش اخبار فاجعه فیضیه، اعلامیه های مدرسه فیضیه و اخبار راجع به آن، به نقاط مختلف ایران، از جمله اصفهان پخش شد. دکتر میر عمادی، در خاطر اتش، گوشه ای از انعکاس فاجعه فیضیه را در اصفهان، یاد آوردی کرد:

«روزی از ایام عید بود، مرحوم آیت از تهران آمده بود و منزل ما مهمان بود. متوجه شدم که زنگ خانه را زدند، در را باز کردم و مقابلم، مأمور امنیتی را دیدم. گفتم: آقا، چه فرمایشی دارید؟ گفت: بدیدن شما آمده ایم. به داخل خانه، تعارفشان کردم. بعد از چند لحظه ای که نشستند و چای خوردند. گفتند: میخواهیم اطاق شما را ببینیم. این مسئله برای من غافلگیرانه بود ولی چه میتوانستم بکنم. اما فوراً چند اعلامیه را داخل جیبم گذاشتم. بهر حال، اینها، کتاب و اعلامیه و غیره را جمع کردند و با آنها، از خانه بیرون آمدم. ولی در فکر بودم که اینها دنبال چه هستند؟ ناگهان یادم آمد. دست توی جیبم کردم، متوجه شدم، شب قبل، اعلامیه ای مربوط به مدرسه فیضیه را که رفقا پخش می کردند، به دستم رسیده بود. اینها، روی این اعلامیه حساسیت داشتند و در پی منشاء آن بودند. از طرف دیگر، اعلامیه هایی که در بدو، ورود اینها، در جیبم گذاشته بودم، هنوز در جیبم بود. پس، بهانه آوردم که، خانها در اطاق هستند و با آنها خدا حافظی نکردم و

فوراً بداخل بازگشتم و اعلامیه ها را زیر فرش گذاشتم. بدین خاطر، آنروز اما، مدرکی بدست نیاوردند.

مدتی بعد، راه پیمایی به ابتکار طرفداران امام انجام گرفت. «این تظاهرات با مشارکت دانشگاہیان به سبک کلاسیک انجام میشود. بدین نحو که، راه پیمایی فقط با سکوت، از مسجد امام شروع و به طرف مدرسه چهارباغ حرکت کردند و فقط یک نفر، جلوی تظاهر کنندگان، قرآن می خواند. در مدرسه چهارباغ، دکتر منوچهر مقدادی سخنرانی، ایراد کرد. در دهنه مدرسه چهارباغ، شعارها به نفع امام توسط، مهندس میر محمد صادقی شروع شد. شعارها با این شعار شروع میشود:

محض سلامتی، نخست وزیر، اعلیحضرت امام زمان، حضرت آیت الله خمینی  
صلوات ۳۲

با فرارسیدن محرم، با وجود صدور اعلامیه از سوی شهربانی، مبنی بر سخت گیری انجام مراسم محرم و گرفتن فرصت تبلیغ از مبارزین، امام (ره) رهنمودنامه ای برای هر چه گسترده تر، و با شورتر، اجرا نمودن مراسم محرم صادر کردند.

با انتشار خبر سخنرانی امام در روز عاشورا، در قم، عده ای از شیفتگان ایشان، برای شنیدن سخنرانی به قم شتافتند. دکتر صلواتی از شرکت اصفهانیها، در این سخنرانی یاد کرد:

«ما قبلاً با خبر شده بودیم که حضرت امام سخنرانی خواهند داشت، البته در آن زمان، به ایشان، حاج آقا روح الله، می گفتند و یا می گفتند: آقای خمینی قرار است، صحبت کند. بهر حال، ما اتوبوسهای زیادی از اصفهان برای قم، راه انداختیم. با دوستان قرار گذاشتیم که از بلندگوها، صدا را ضبط کنیم، چون فکر می کردیم که، اگر در داخل مسجد اینکار را انجام بدهیم، هنگام بیرون آمدن، نوارها را از ما می گیرند، بخصوص که آنوقتها هم ضبط صوتها، بزرگ بود و مثل امروز، کوچک و کاستی نبود. بهر حال ما یک بلندگو، در یکی از خانه های اطراف کشیدیم و تعدادی ضبط های بزرگ را اطرافش گذاشتیم، که اگر آن نوارها را گرفتند، ما باز در اینجا نوار داشته باشیم. از جمله کسانی که در آنجا خیلی



فعال بودند، دو برادر سید روحانی بنام، رضازاده و یا رضازادگان، الآن بطور دقیق یادم نمی آید، که ابتدا مغازهٔ نانوايي در بازار باغ قلندران داشتند، ولی بعد، بدنبال تحصیل رفتند و هر دو فاضل شدند و روحانی

«داغ ترین لحظات در تهران، دو روز قبل از ۱۵ خرداد بود. دادستان قم، به موجب تلاشهای ظریف امام در جهت مخالفت با رژیم، بر علیه امام اعلام جرم کرد. دو روز قبل از عاشورا سازماندهی در مسجد هدایت اسلامبول، که امامت آرا آیت الله سید محمود طالقانی داشت و ایشان در آن زمان زندان بودند، پایه ریزی شده بود. حتی ناصر مکارم شیرازی، غذای تاسوعا، یعنی سه روز قبل از ۱۵ خرداد را تقبل کرده بود. در ۱۴ خرداد، راه پیمایی، از مدرسه، میرزا ابوالفتح میدان شاه تهران شروع و جمعیت پس از عبور از سه راه امین حضور و سرچشمه وارد بهارستان شدند و سپس به سوی میدان فردوسی حرکت کردند و از آنجا، بطرف دانشگاه، راه پیمایی ادامه یافت. در طول مدت راه پیمایی بر سر هر چهار راه و مکان حساس، یکنفر، سخنرانی کوتاهی می کرد، وقتی که جمعیت، از پادگان باغشاه به کاخ مرمر رسیدند، با یک کامیون نظامی برخورد کردند. اتفاق جالب در این راه پیمایی، این بود که، حتی پلیس راهنمایی آن زمان به موتورهای خود، عکس امام رازده بود. چون در زمانی که، این تظاهرات انجام می شد، فاجعهٔ فیضیه واقع شده بود، پس شعارها هم طبعاً بر علیه رژیم و برای شهیدان فیضیه بود. یکی از این شعارها این بود:

عمال اسرائیلی رسوا - کشتند از کین، بی پناهان را - عاشورا ۳۳

دستگاه که، تأثیر سخنرانی امام را در تهران به اینگونه مشهود دید، برای جلوگیری از سرایت این تأثیرات به سایر شهرستانها و ادامهٔ نهضت، مبادرت به دستگیری امام در ساعت ۳ نیمه شب ۱۵ خرداد مطابق ۱۲ محرم ۱۳۸۳، کرد. صبح ۱۵ خرداد با انتشار خبر دستگیری، موج اعتراضات در تهران و قم دامنه وسیعتری یافت. بازار تهران تعطیل شد و دسته جات زیادی از نقاط مختلف

شهر، تظاهرات کردند. «طیب و جعفری و طاهری از صنف بافروشان تهران، دسته ای راه انداختند و بطرف مسجد جامع حرکت کردند، این راه پیمایی ها و سخنرانیهایی که، در مسجد جامع و مسجد حاج عزیزالله انجام شد، خیلی مؤثر بود. ۳۴

مهندس میر محمد صادقی از واقعه ۱۵ خرداد، در تهران چنین گفت:

«... اما در تهران، بسیاری، کشته شدند، تعداد زیادی، در خیابان بوذرجمهری (خیابان ۱۵ خرداد فعلی) به خصوص، مقابل اداره رادیو، کشته شدند. در میان کشته شدگان، حتی عده ای ساواکی، بودند. این ساواکیها را پاکروان، بالباس شخصی، در آن اطراف گماشته بود. نصیری که در آن زمان، اختیار تام از جانب شاه، برای سرکوبی تظاهر کنندگان را داشت، از این مسئله خبر نداشت. بدین خاطر، بسیاری از گزارشگران ساواک، کشته شدند. در میان مجروحین، پسر برادر من، محمد میر محمد صادقی، که در آن زمان، ۱۸ ساله بود، در خیابان بوذرجمهری، به ران پایش تیر خورد که، تیر آن، از گلوله مسلسل بود و در پایش منفجر شده بود. ما، ابتدا، برای پیدا کردنش، خیلی این طرف و آن طرف رفتیم تا بالاخره با کمک دایی ام، سر هنگ مدرس، او را میان اجساد پیدا کردیم و فوراً به بیمارستان، منتقلش کردیم. ولی در سال بعد، کم کم پایش گندید.

در سال ۴۲، او را برای معالجه، به لندن بردیم. در آنجا ۵ عمل روی پایش انجام دادند ولی هنوز، می لنگد. در راه برگشت به ایران، به نجف رفتیم. درست بالای سر حضرت امیر، جلوی آیت الله العظمی حکیم را گرفتیم. به ایشان گفتیم: چرا ساکتید؟ چرا هیچی نمی گوئید؟ مردم را کشتند، از بین بردند. در همانجا، جلوی آقای حکیم، داد زدم، فریاد زدم. بهر حال، به ایشان گفتیم: لا اقل شما دعا کنید. و ایشانهم گفت: من دعا می کنم.

حسنعلی زهتاب، یکی از شاهدین عینی و یکی از سخنرانان این روز تاریخی، چنین

گفت:

«حساس ترین سخنرانی من، در طول عمرم، به مدت ۱۰ تا ۱۲ دقیقه، بالای سر در دانشگاه تهران، بود. در حالیکه، انبوه جمعیت عظیم که، از احساس و شور انقلابی پر بودند و به هیچ نحوی، نمی شد بر آن کنترل داشت، جمع شده بودند و شعار حزب الله میدادند و پلیس که میخواست از میان جمعیت عبور کند، اگر عکس امام را بر موتورهای خود نمی زدند، حق عبور نداشتند. بنده را نیز بعنوان محرکین ۱۵ خرداد معرفی کرده بودند، ولی من بعد از سخنرانی، با کمک مردم فرار کردم. سخنرانی من بطور خلاصه از فاجعه فیضیه و دعاوی دادستان قم بر علیه امام و حمله به دیکتاتور زمان بود. یکی از شعارهای تظاهرکنندگان این بود: خمینی خمینی، خدا نگهدار تو بمیرد بمیرد، دشمن خونخوار تو

مهندس آرمان پناه، از چگونگی تبلیغات سیاسی ۱۵ خرداد، در مساجد و حسینیه ها یاد

کرد:

«در آن زمان، من در تهران، دانشجو بودم. ما، تقسیم بندی شده بودیم که هر دسته ای به مسجدی برود و اشعار تهیه شده به نفع امام را پخش کند و یا در اشعار دسته جات عاشورا خوانده شود. من به مسجدی در میدان شاه رفتم. سینه زن و نوحه خوان مسجد بنام آیت الله خمینی، اشعارش را میخواند من آهسته شعر را به او دادم و مسجد را فوراً ترک کردم ...»

حسین گلپیدی از چگونگی رسیدن خبر کشتار ۱۵ خرداد تهران، یاد کرد:

«در سال ۴۲ و حمله مامورین به مدرسه فیضیه، امام و دو نفر دیگر از مراجع، طی اعلامیه ای از مردم خواستند، برای اینکه حمایت مردم از روحانیت، معلوم شود، هر کس، مبلغی بنام خودش به حساب ساختمان مدرسه فیضیه واریز کند. مردم برای واریز پول، پشت درب بانکها صف کشیدند. حاج میرزا ابوالقاسم کوپایی، تلفنی به من کرد و گفت: مردم برای واریز پول، به بانکها، مراجعه کرده، ولی بانکها، بعنوان اینکه حسابی افتتاح نشده، از قبول خودداری می کنند و میخواهیم یکنفر را به قم بفرستیم، که کارتهای بانک را به امضاء مراجع برساند

تا حساب افتتاح شود. من گفتم: من می روم. قرار شد ایشان نامه ای به امام بنویسند و به خدمت ایشان ببرم.

در بازار به حجره ایشان مراجعه کردم، در حالیکه، مشغول نوشتن نامه و معرفی من بود، یکی از تجار مجاور حجره ایشان آمد و گفت: حاج آقا، از تهران تلفن شد که، میوه به تهران فرستاده نشود، چون تهران شلوغ است. حاج آقا گفت: پس نامه باشد تا بعد از ظهر.

پشتیبانی از امام از سوی آیات عظام تنها به صورت اعلامیه و تلگراف نمودار نشد، بلکه علمای طراز اول قم و مشهد، اصفهان به منظور نشان دادن حد اعلای اتحاد و پشتیبانی با امام، به طرف تهران حرکت کردند.

حسین گلپیدی از این مهاجرت، چنین بخاطر داشت:

«من برای امر لازمی، به تهران رفته بودم، شنیدم، مراجع و علماء بلاد، برای چاره جویی، جهت آزادی امام، در تهران اجتماعی دارند. به آدرس محل اقامت آنان، که در خیابان خیام بود، رفتم و با ارسال پیامی، جهت آیت الله خادمی، اجازه ورود به منزل را پیدا کرده، وارد شدم.

تا آنجا که، در نظرم هست، حضرات آیات: میلانی - مرعشی - بهبهانی - خادمی و شریعتمداری و عده دیگری، از علما شهرستانها، در آن منزل جمع شده بودند و پیرامون آزادی امام، به بحث پرداختند. مرحوم آیت الله مرعشی گفتند: حالا قدر آقای کاشانی، برای ما معلوم میشود، اگر ایشان بین ما بود، کار به اینجا نمی کشید. از شهرستانهای مختلف، اعلامیه هایی به پشتیبانی امام، به این منزل می آوردند. تعدادی از این اعلامیه ها در اختیار من گذاشته شد، که به اصفهان بیاورم.

ظهر، هنگامیکه میخواستم، از منزل خارج شوم، چون اطراف منزل، افراد و مامورین ساواک قدم می زدند، احتمال اینکه، ناراحتی فراهم شود، را میدادم، پس اعلامیه ها را به آیت الله خادمی دادم، که در جیب خودشان بگذارند، تا از محل دور شویم و به من تحویل دهند. همین کار را کردیم و بالاخره اعلامیه ها به

اصفهان رسید و توزیع گردید.

دکتر میر عمادی، از انعکاس فضای آشفته سیاسی تهران، در اصفهان، یاد کرد: «به محض اینکه در ۱۵ خرداد، در قم، آقای خمینی را گرفتند، بازار تهران تعطیل شد، در اینجا هم، تعطیل عمومی شد، همه وحشت زده بودند. البته درگیری در اصفهان، به آن صورت، نبود، ولی بر خوردهای دسته های کوچکی رخداد که اینها را هم در عرض ۲ روز دستگیر کردند. من در شرایط مخصوصی بودم، چهار مأمور اطراف خانه ما بودند. من و ۸-۷ تن از رفقا، تحت محاصره بودیم. هیچکس جرأت نمی کرد، با ما تماس بگیرد. بهر حال، فکر خودمان بودیم که چه میشود. عاقبت مان را نمی دانستیم. و قتیکه به زندان سازمان امنیت رفتیم بعد از بازجویی های مقدماتی، گفتند:

پرونده شما را به تهران می فرستیم. ما را به زندان انفرادی شهر بانی، فرستادند. بیست و چند روز زندان بودیم، تا اینکه، از تهران جواب آمد، که از اینها، تمهیدی بگیرد که طبق قانون اساسی عمل کنند. ما را به سازمان امنیت برگرداندند و از ما تعهد گرفتند که طبق قانون اساسی عمل کنیم و سپس آزادمان کردند.

دکتر صلواتی، درباره این دستگیریها از جانب ساواک، گفت:

«در ۱۵ خرداد، تعدادی را در اصفهان گرفتند، یادم هست که عبداللهی خوروش و دکتر میر عمادی و دکتر واعظی و حاج ابوالقاسم کوپایی را از بازار و تعداد زیادی از موجهین اصفهان را گرفته بودند. و در ساواک نگاه داشته بودند، ولی حرکت دست آنها نبود، حرکت دیگر، دست خدا بود.

و اما، مهندس میر محمد صادقی، در رابطه با این دستگیریها، چنین گفت:

«من دقیقاً با دکتر حسین واعظی و دکتر میر عمادی رفیق بودم، حتی خانه شان می رفتم و با هم بحث می کردیم ... دستگیر کردن این آقایان، درست است. ولی دستگیری آقایان، متأسفانه و یا خوشبختانه، هیچ ربطی به این قضیه نداشت، چون آنها با این کار، موافقتی نمی کردند. دستگاه، همیشه از این اشتباهات

می کرد، چون دستگاه، خیال می کرد، اینها جزء این دار و دسته هستند، در حالیکه، اکثریت افراد حزب زحمتکشان اصفهان، افراد متدینی بوده و هستند اما، رهبر خودشان را آقای خمینی نمیدانستند، بلکه رهبرشان، دکتر بقایی کرمانی بود.

خبر تعطیلی بازار و شورش مردم تهران، به اصفهان رسید و این خبر، مبارزین و فعالان را، برای کشاندن مردم به صحنه و در حمایت از بازار تهران، به تکاپو انداخت.

مهندس میر محمد صادقی، از چگونگی شروع حرکت یاد کرد:

«ابتدا، علما را، در خانه حاج مهدی شکونده، جمع کردیم. یادم می آید که، آیه الله اشنی \* آمد و عمامه اش را زمین زد و گفت: این چه افتضاحی است؟! چطور مرجع تقلید را گرفتند!، در آن جلسه، حجج اسلام مرحوم فخرالدین کلباسی و منوچهر منصورزاده و شیخ مهدی مظاہری حضور داشتند و از علمای بزرگ اصفهان، آیت الله خادمی و آیت الله شمس آبادی و آیت الله طیب و میر سید علی ابطحی، بودند. نتیجه جلسه، نگارش نامه خطی به تاریخ ۱۶ / ۳ / ۲۴ بود که به امضای این آقایان رسید. نامه، حاکی از دعوت مردم به تعطیلی بود.

ما در آن جلسه، بسیار فشار آوردیم، تا بالاخره اعلامیه دادند و دستور تعطیلی بازار را دادند. پس، ما، از باغ قلندران با چوب وارد بازار شدیم، برای اینکه، مسئولین اصلی بازار، با دستگاه همکاری می کردند و ما می بایست، از آنجا شروع می کردیم و دکان همان آدمها را آتش می زدیم.

دکتر صلواتی، از نحوه به تعطیلی کشاندن بازار، چنین گفت:

«در اصفهان روزهای یازدهم محرم هیأت بنی فاطمه که دسته معتبری است برای عزاداری به بازار اصفهان می رود. و مخصوصاً در دوران طاغوت اشعار انقلابی و شعارهای زنده ای داشتند. و مرحوم مرشدزاده، مداح این هیأت بود، که به او (مرشد میرزا) می گفتند (در اصفهان به مرثیه خوانهای مجالس عزاداری مرشد

می گویند).

نظر ما این بود که پس از مرثیه خوانی و سینه زنی در بازار برنامه مان را اجرا کنیم و می خواستیم که بازاریها به عنوان اعتراض مغازه ها را چند روزی تعطیل کنند. قرار بود مرحوم مرشدزاده مطالبی در این رابطه بگوید، مأموران دولتی هم دورش را گرفته بودند که باید برای سلامتی شاه دعا کند و نام او را ببرد، ایشان مجبور شد که بگوید در جلسه آخر دعا می کنم، که بین راه نتوانست تحمل کند و از دست آنها فرار کرد، کار ما هم به نتیجه نرسید، هیأت تا میدان امام (نقش جهان) رفت ولی بنده و دوستان تنها چند شعار به نفع امام دادیم و مختصر درگیری با مأموران داشتیم به خاطر آنکه مردم مرا خوب می شناختند و پسر روحانی محل هیأت بودم (مرحوم حجة الاسلام صلواتی در محله در دست) همه از من حمایت میکردند و نگذاشتند آسیبی به من و دوستان برسد، بالاخره برنامه را به روزهای بعد موکول کردیم.

خبرهای تهران به ما میرسید، در جریان ۱۵ خرداد قرار گرفتیم، خبرهای کشتار مردم بی گناه تهران و دستگیری آیات بزرگوار خمینی، محلاتی، و قمی ما را به هیجان آورده بود، سکوت را جانش نداشتیم در خانه علما می رفتیم و کسب تکلیف می کردیم، مخصوصاً آیه الله خادمی، آنها نمی توانستند صریحاً اظهار نظر کنند، چون می دانستند که شاه و ایادیش رحم ندارند و همه را به خاک و خون می کشانند، ولی برای ما هم سخت بود که در اصفهان اعتراضی به دستگیری آقای خمینی و کشتار ۱۵ خرداد نشود.

روز ۱۷ خرداد در مسجد جارچی در کنار بازار جمع شدیم، از کسانی که یادم هست در آن اجتماع بودند، آقایان حسین صاحبان پور که فعالترین نقش را داشت. مهندس محمود و ایرج کساتیان و مهندس عبدالله کوپائی و مهدی فقهی که در آن وقت محصلین دبیرستان سعدی اصفهان بودند. آقایان محمد پیشگاهی و مهندس منوچهر بزرگی و نادعلی در آن موقع در هنرستان صنعتی درس

میخواندند و حسن حدادی و حاج عباس نصری، مهدی آقارب پرست، عبدالرسول موحدیان و عده ای دیگر که اکنون در ذهنم نیست، جمعی از کارگران و دانش آموزان دبیرستانهای سعدی و ادب و هنرستان (ابوذر فعلی) که به ما وابسته بودند، در مسجد جارچی جمع شدند. از طرف دیگر، با بعضی از بازاریها هماهنگ شدیم، حتی آقای نوروزی که در خیابان چهارباغ مغازه داشت، گفته بود: عمداً شیشه های مغازه ام را بشکنید، تا من مغازه را ببندم. بچه ها را تقسیم کردیم، که عده ای، از باغ قلندرهاى بازار به طرف بالا بدوند و شعار دهند و ترقه بزمین بزنند و عده دیگر، بطرف پائین بدوند و بازاریها هم کرکره ها را پائین بکشند و با این کار ایجاد سر و صدا و وحشت کنند. در هر صورت تعدادی شیشه شکستیم. حتی، مهدی فقهی و ایرج کسائیان با مشت به یک شیشه چهار و پنج میلیمتری زده بودند و سراسر دستشان پاره شده بود....

بالاخره ۱۵ روز تمام، بازار و خیابانهای اصفهان به حمایت از امام تعطیل شد و واقعاً مردم استقبال کردند، مردم ایستادند و حمایت کردند و مجالس و روضه ها و منبرها، روشنگر و آگاه کننده بود، روحانیت زنده شده بود. احساس می کردیم که اسلام زنده شده و پیروزی انقلاب اسلامی حتمی است. از منبرهای آن زمان را چنانکه یادم است، سخنان حجج الاسلام سید احمد امامی و شیخ مهدی مظاهری و منصورزاده بسیار عالی، بود، اینها دادسخن میدادند و مردم هم، عاشقانه و پروانه آسا، دور اینها بودند. مأموران مردم را تهدیدی کردند، روی مغازه ها خط می کشیدند عده ای را تطمیع کردند ولی فایده ای نداشت، آخر با ایمان و اعتقادات مردم که نمیشود بازی کرد...

حسین صاحبان پور، از تعطیلی بازار، گفت:

«وقتی که فهمیدیم، ۱۵ خرداد، امام را دستگیر کردند، با عده ای از دوستان از جمله به برادر حسن حداد، که تراشکار است گفتم: چکار کنیم؟ گفت: ببینید، پس ما با دوچرخه، دور شهر می گشتیم و به برادرها می گفتیم که، بیاید مسجد



جارچی به این طریق، دو‌یست تا سیصد نفر، جمع شدیم. آمدیم، اول بازار و شعار اولی را من دادم و همه همکاری کردند. ما بعنوان آشوبگر، به مغازه‌ها ریختیم و فریاد زدیم: یا مرگ یا خمینی من به سمت بازار نجارها رفتم، دیدم که مغازه‌ها در حال بستن هستند، یک دقیقه نشد که بازار بسته شد. به سمت خیابان دویدم، تا آنجا را هم به اعتصاب بکشانیم. بعضی مغازه‌ها واقعاً طالب بودند، حتی میخواستند و قسم میدادند، که ما شیشه‌هایشان را بشکنیم تا بدین بهانه مغازه را ببندند. خیابان شاهپور، همگی استقبال کردند و از این تظاهرات و شیشه شکستن‌ها، خوشحال بودند، چون وقتی، ماموران امنیتی می‌گفتند: چرا بستی؟ اینها می‌گفتند: چون امنیت نیست.

من با مهندس بزرگی<sup>۳۵</sup>، شیشه‌ها را می‌شکستیم، که او را گرفتند و به کلانتری ۵ بردند. بهر حال تا حدودی توانستیم یک اعتصاب نسبی، راه بیندازیم. در آن زمان، من با حاج آقا باقر نیلفروشان و حاج حسین نیلفروشان به کارخانه شهناز، (بافتاز فعلی) محل کارم رفتم، تا آنجا را هم به اعتصاب بکشانیم، ولی به هیچ نحوی نتوانستیم کاری کنیم، چون اینها می‌ترسیدند

مهندس میر محمد صادقی، در رابطه با اعتصاب کارخانه‌ها، چنین ادامه داد:

«مردم آگاهی را که باید می‌داشتند، نداشتند، مأسفانه، باید واقعیتش را بگوییم که، حتی، تا آخرین لحظه از جریان انقلاب هم، کارخانه‌ها را تعطیل نکردند. همان زمانی که ما راه پیمایی می‌کردیم، کارگران کارخانه‌های اصفهان، دم‌در، می‌آمدند ولای در را، باز می‌کردند...

«زمانی، در تهران، مغازه‌ها باز کردند که، مامورین امنیتی، در مغازه‌ها را شکستند و آنها را غارت کردند. مردم دیگر چاره‌ای نداشتند، ناچار، مغازه‌ها را باز کردند و اصفهان هم، مجبور به تبعیت از تهران شد<sup>۳۶</sup>

اعتراض مردم به فاجعه ۱۵ خرداد و دستگیری امام بشکل تظاهرات منسجمی تبلور یافت و بدین دلیل «درگیری در اصفهان صورت نگرفت، غیر از اینکه، تیر هوایی می‌زدند و

همه فرار می کردند. ۳۶

دکتر مرتضی مقدادی، در تأیید این جریان، چنین گفت:

«ما از جمله افرادی بودیم که، در خیابانها سعی می کردیم با پرتاب سنگ و ریگ، مغازه ها را به تعطیلی بکشانیم... مردم استقبال و سیمی از ما می کردند. مردم وسط خیابانها نشستند و رفت و آمد تقریباً قطع شد. قشر خاصی نبود، بلکه تمام مردم بودند، ولی در ۱۵ خرداد، بیاد ندارم، کسی در اصفهان کشته شده باشد، اما افراد زیادی را دستگیر کردند و وحشت زیادی ایجاد کردند.

اصفهان خیلی فعال بود، ولی درگیری آن کمتر بود. ابتدا، ما فکر می کردیم، جریان کاملاً عوض شود، ولی نشد، بخاطر اینکه، دستگاه، کنترل زیاد داشت و هنوز هم آگاهی مردم آنچنان زیاد نبود و قبل از این تاریخ، در زمان دکتر مصدق، نزدیک بود، رژیم عوض شود، ولی بلافاصله مردم دیدند که، به یک صورت دیگری درآمد و جریان این بود که اینها باز می ترسیدند و تا حدودی، خیلی ها، امیدوار به موفقیت، نبودند.

رضا مهاجر حجازی، از فضای سیاسی - اجتماعی اصفهان در این مقطع زمانی، چنین

می گوید:

«در آن زمان، آنقدر معرفت مردم، به نیت پاک امام، در سطح بالا نبود و فقط، بعنوان همدردی بازارها بسته شد و علما، دسته ای متفکر بودند و دسته جات انقلابی هم چیزی نشان ندادند. ما مرتب، فعالیت مذهبی - سیاسی می کردیم و افراد و طلاب و علما به منزل ما می آمدند و بعنوان شرکت در جلسه تفسیر، تعاطی فکر می شد. ما لاک پشتی پیش می رفتیم و خیلی از مردم، نه حرکت ما را درک می کردند و نه از جهش سیاسی امام، سردرمی آوردند.

دکتر میرعمادی، دلیل عدم درگیری و ایجاد فضای آشفته سیاسی در اصفهان در آن زمان

را چنین توجیه کرد:

«اگر به خصوصیات اصفهانیهها آشنا باشید، متوجه میشوید که، آدمهای

محافظه کاری هستند، یعنی بیخود، خودشان را درگیر نمی کنند، ضمن اینکه، عقیده شان را حفظ می کنند، راهی را انتخاب می کنند که سالمتر باشد.

بهر حال، ۱۵ روز بازار اصفهان تعطیل بود. البته، مردم مسخره می کردند و می گفتند: اصفهانها خون از دماغشان نمی آید و فقط ۱۵ روز، تعطیل کردند. تهران ۱۵ هزار شهید داد و اصفهان ۱۵ روز تعطیل کرد، ولی این بزرگترین اقدامی بود که در اصفهان، انجام شد.<sup>۳۷</sup>

در این هنگام، پنخس اعلامیه ها، از سوی مبارزین، در جهت افشای فاجعه ۱۵ خرداد و آگاهی مردم از چهره واقعی رژیم، انجام میگیرد.

مهندس میر محمد صادقی، درباره چگونگی، شکل تبلیغات جهت آگاهی مردم از هدف و مقصود حرکت ۱۵ خرداد را، چنین توضیح داد:

«شعری چند روز بعد از ۱۵ خرداد گفته شد، که من در آن وقت، آن شعر را در اعلامیه، گنجاندم و به محمد علی صاعد<sup>۳۸</sup>، شاعر این شعر، قول دادم، که اگر مرا تیکه تیکه هم بکنند، هرگز اسم تو را نخواهم برد.

وقتی که، مراد دستگیر کردند، از من درباره سراینده این شعر پرسیدند و من گفتم: خودم هستم.

این شعر، که به اصرار من، توسط صاعد، سروده شده بود، اینچنین شروع میشد:

قسم به جان خمینی، زعیم شرع مدار  
به رهروان حقیقت، به حرمت آحرار  
به خون پاک شهیدان راه آزادی

به حق هر که کند با ستمگران، پیکار

به مادری که، جگر گوشه اش بخون غلتید

به کودکی که فکندش، مسلسل اشرا

که شاه خائن بیدادگر، اگر از کین، هزار مرتبه کشتار را کند تکرار

زدودمان وی و جمله جیره خوارانش - به انتقام شهیدان برآوریم دمار

بعد از ۱۵ خرداد، فعالیتها بیشتر، بر انتشار اعلامیه، متمرکز می گردد. مخالفین، اینکار

را، جهت آگاهی مردم مؤثر می دانستند. بطوریکه دکتر صلواتی می گوید: اطلاعیه ها و پوسترها و پلاکاردهای زیادی در حمایت از آقای خمینی، تهیه کردیم، در هر صورت، گام به گام، با ایشان پیش می آمدیم و بالاخره تبلیغات را رها نمی کردیم، چون فکر می کردیم، در آن شرایط تبلیغات راه گشاست. و البته خود امام هم اینطور می خواست.

«از جمله، کسانیکه، در رابطه با اعلامیه های ۱۵ خرداد، فعال بود و بدین خاطر، مدتها زندانی کشید، حاج تقی هسته ای بود. دیگری، علی بزرگزاد، که دستگاه پلی کپی در مغازه ساعت سازی ایشان، قرار داشت که بالاخره در هیمن رابطه دستگیر شدند. شیخ حسن عطائی، که رابط بین شهرستانها بود. وی متن اعلامیه های امام را از آیت الله العظمی منتظری، می گرفت و یاران دیگر، آنرا تکثیر می کردند. بدین ترتیب، تقریباً پایگاه تکثیر تمام اعلامیه های ۱۵ خرداد و ضد رژیم، اصفهان بود ...»<sup>۳۹</sup>

پنخ اعلامیه هایی که، در جهت مخالفت شدید با رژیم، به مناسبتهای مختلف، منتشر می شد، از جهتی، اعلام موجودیت از سوی گروههای مخالف در مقابل عملکردهای رژیم بود و از سوی دیگر، جهت آگاهی مردم از اقدامات و اهداف رژیم، بسیار مؤثر، پنداشته می شد.

نمونه، اعلامیه های منتشر شده از جانب مخالفین، «اعلامیه ایست که نوروز ۴۲، امام (ره) در تهران دستگیر بود، بنام اعلامیه لعن و نفرین. این اعلامیه توسط آیت الله خادمی به ایشان می رسد. امام درباره این اعلامیه چنین نظر داده بود که: اصفهانیا، عجب ذوقهایی دارند!

از مضمون این اعلامیه چنین پیداست که با استفاده از رخداد های ستمگرانه جهان مانند: قتل عام ویتنام یا ظلم و بیعدالتی به سیاه پوستان، لعنت و نفرین را به مسائل و اشخاص رژیم می کشاندند و بدین ترتیب، بعد از آن دعا می کند: خدایا این سال، آخرین سالی باشد که این جرمها و ستمها را می بینیم. خدایا، این سال، سالی باشد که، مرجع تقلید شیعیان جهان، آیت الله خمینی آزاد شود و ...»<sup>۴۰</sup>

«کسانیکه در ۱۵ خرداد فعالیت می کردند، فقط جنبه مذهبی داشتند حتی جبهه

ملی هم فعالیتی نمی کرد...

در این جریانات، آن گروههایی که خودشان را همیشه مطرح می کردند، مانند: جبهه ملی ها، سکوت کردند و خاموش شدند، حتی اللهیار صالح که در آن موقع، رئیس جبهه ملی بود و بسیار سر و صدا داشت، در این جریانها، رسماً کنار کشید و سکوت کرد. دانشجویان خارج از کشور، وقتی این جریان را دیده بودند، بسیار ناراحت شده بودند و آنرا نقد کرده بودند و حتی جبهه ملی سوم را در اروپا، تشکیل دادند. عده ای هم که طرفدار جبهه ملی بودند و با این عکس العمل جبهه ملی، بسیار خجالت می کشیدند و برای جبران، می گفتند: ما تابع جبهه ملی اول هستیم. دکتر مظفر بقایی، رهبر حزب زحمت کشان، اطلاعیه ها و اعلامیه هایی به نفع امام میداد، دانشگاه هم، تقریباً از امام حمایت می کردند.<sup>۲۱</sup>

دکتر مرتضی مقدادی، در ادامه نقش گروهها در اصفهان، در آن مقطع زمانی، چنین گفت:

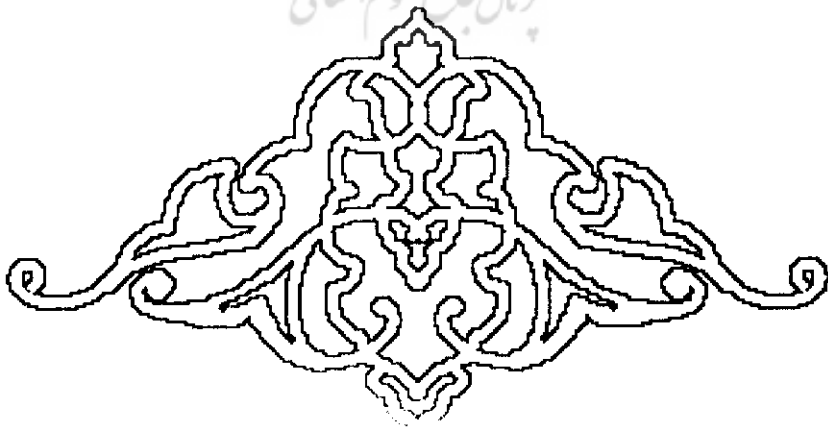
«گروههای سیاسی که، در آن موقع در اصفهان بودند، عده ای از آنها، مانند حزب توده، غیر قانونی بودند و در آن موقع، اصلاً فعالیتی نداشتند. جبهه ملی هم تا حدودی فعالیت داشت که خیلی به فعالیتهای مذهبی دامن نمی زد، فعالیت بیشتر را نهضت آزادی داشت، یعنی، طرفداران مذهبی دکتر مصدق، کارهای مذهبی را در دست داشتند و... رُل چشمگیری داشت. از قشر روشنفکر، اگر بخواهم بگویم، باید از قشر مذهبی گفت، چون یکعده، خودشان را روشنفکر میدانستند که افراد مذهبی را به حساب نمی آوردند و طبقه ای خاص برای خودشان، بودند. ولی در آن زمان، دانشجویان و دانش آموزان وارد جریان مذهبی شدند.»

بالاخره، بعد از مدتی رنج و ناراحتی از دستگیری و زندانی بودن امام توسط رژیم، آزادی و بازگشت ایشان امیدبخش، بسیاری از رهروان راه ایشان بود و شادی و امید، زایدالوصفی در مبارزین، ایجاد کرد.

«جمعی از روحانیون و افراد مختلف اصفهان با پلاکاردهایی از صحن مطهر حضرت معصومه، بطرف منزل امام حرکت کردند.<sup>۴۲</sup> «این راه پیمایی به جهت حمایت از امام و افکارشان و محکوم نمودن مخالفان ایشان بود. با اینکه، منزل امام که، در یکی از کوچه های پشت دارالتبلیغ (دفتر تبلیغات اسلامی فعلی) بود، جای سوزن انداختن نبود، داخل منزل شدند.<sup>۴۳</sup> «علمایی که این جمع را همراهی می کردند: آیت الله خادمی و آیت الله شمس آبادی و حاج میر سید علی ابطحی، بودند. در منزل، حجت الاسلام رهبر، از طرف کلیه اصفهانیها، به امام خیر مقدم گفت. در این سفر امام به آیت الله خادمی توصیه کرد که، شعارهای مذهبی را رواج دهید و روزهای عید بدیدار یکدیگر بروید. روی این توصیه، در روز عید غدیر، موقعیکه، جمعیت در منزل آیت الله خادمی زیاد شد، پیشنهاد گردید، به اتفاق، به منزل آیت الله ارباب و از آنجا به منزل آیه الله شیخ مهدی نجفی بروند و بدین ترتیب نیز برنامه ها اجرا شد.<sup>۴۴</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی





هميشگاه علوم انسانی  
سال پنجم علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## پی نوشتها

- ۱- دکتر فضل الله صلواتی - استاد دانشگاه اصفهان که در تاریخ سال ۶۲ مصاحبه کردند.
- ۲- حسین گلبیدی: معلم و مدیر بازنشسته مدرسه ناشنویان گلبیدی
- ۳- کلیشادی متأسفانه اطلاعاتی راجع به ایشان دریافت نشد.
- طلایی متأسفانه اطلاعاتی راجع به ایشان دریافت نشد.
- ۴- دکتر صلواتی
- ۵- حسین گلبیدی
- ۶- دکتر صلواتی
- ۷- دکتر صلواتی
- ۸- حسن صدر: وی برادر صدراحدثین، معروفترین واعظ اصفهان بود که ایده های روشنفکرانه وی همراه با صدای عالی، مجالس پر سرو صدایی را بپا می کرد. حسن صدر وکیل دادگستری و نطق زبردست و صاحب نظر در امور سیاسی و اجتماعی بود. وی به همراه دکتر مصدق به دیوان لاهه رفت و تا حدی در لایحه ملی شدن نفت مؤثر بود. او گاهی جهت سخنرانی های سیاسی به اصفهان می آمد و در زمان وزارت دکتر مصدق، از اصفهان کاندیدای مجلس شورای ملی شد. بسیاری از روشنفکران عصر، با وی همراه بودند ولی به جهت نگارش کتاب زن در اسلام و متعاقب آن با نظر خاصی در مورد حجاب زنان و تلقی نمودن آن به عنوان امر معنوی سبب بروز مخالفتی با وی شد که نتیجه آن، انتشار تکفیر نامه ای بود که آیت الله حاج آقا رحیم ارباب آنرا قبول نکرد و این مسئله باعث دودستگی بین مردم شد و انتخابات دوره ۱۷ مجلس شورای ملی هم انجام نشد. از جمله کتب وی: درباره حضرت علی (ع) (مرد نامتناهی) - زن در اسلام - آزادی الجزایر یا مبارزات الجزایر می باشد حسن صدر نتوانست الگوی ایده آلی برای جوانانی که خواستار آشتی ایده های مذهبی و روشنفکری بودند، باشد، گرچه امید بسیاری به وی بسته شده بود و در کودتای ۲۸ مرداد برخلاف ظاهر امر، سکوت را ترجیح داد. بالاخره وی بعلت سرطان حنجره فوت کرد.

میراشرافی: وی در سالهای ۲۵-۱۳۲۴ افسر ارتش بود. بعد از استعفا از ارتش، مدیر روزنامه آتش شد در انتخابات دوره ۱۷ مجلس شورای ملی، کاندیدای تهران بود. در این زمان با حائری زاده و عده ای از دوستانش علیه مصدق شکایت به سازمان بین الملل برد. در کودتای ۲۸ مرداد نقش مؤثر و سازنده داشت. بعد از کودتا به اصفهان آمد و به حمایت از مادر محمد رضا پهلوی کارخانه تاج را تأسیس کرد و رئیس کارخانه پشمباف شد. وی بعد از انقلاب با رأی دادگاه انقلاب، اعدام شد.

امیرقلی امینی اخگر: وی مرد دانشمند و خیرری بود که با وجود بیماری فلج لحظه ای از کار و فعالیت مطبوعاتی باز نماند. خدمات مطبوعاتی وی از ۱۲۹۹ شروع شد و در روزنامه های ایران - صبح امید - ارزنگ - اخگر و مجله بهار و روزنامه ستاره فعالیت فرهنگی داشت و از ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۰ روزنامه اخگر را مستقلاً منتشر میساخت.

در مجله باختر در سمت مدیریت آن، به درج مطالب سیاسی - اجتماعی و علمی پرداخت. از فروردین ۱۳۲۲ روزنامه اصفهان را منتشر کرد. در ۱۳۰۰ (عروس فرغانه) از جرجی زیدان را ترجمه کرد. در ۱۳۱۴ داستانهای کوچک از زیان اسپراتور ترجمه کرد و در همان سال کتاب کودک را نیز ترجمه نمود، در سال ۱۳۱۹ کتاب چگونه بچه خود را پرورش دهیم، را از فرانسه ترجمه و در روزنامه اصفهان چاپ کرد. در ۱۳۴۰ جلد اول گزیده آثار را چاپ نمود، و در ۱۳۳۷ کتاب، غلبه بر ترس و خستگی را از عربی به فارسی برگرداند که در ۱۳۴۰ بعنوان کتاب سال شناخته شد. در ۱۳۳۶ سی افسانه از افسانه های اصفهان را نوشت و در ۱۳۳۹ هزار و یک سخن در امثال الحکم را تألیف نمود که شرح چگونگی بوجود آمدن ضرب المثلهای و داستانهای مربوط بدان را نوشته است. که بوسیله انتشارات علمی منتشر و سپس در سال ۱۳۴۲ از طرف دانشگاه اصفهان در ۹۰۰ صفحه و با ۱۲۰۰ مثل و اصطلاح مجدداً منتشر شد.

در ۱۳۳۹ در مطبعه کاویانی را در برلین چاپ کرد و در ۱۳۴۲ به انتشار ترجمه داستانهای تاریخی اقدام نمود.

و بالاخره تاریخچه ای از زندگیش به قلم وی، نیز در دست است. بنا بر وصیت وی، خانه و کلیه

کتاب و مقالات و کتابخانه شخصی اش جهت امور فرهنگی تخصیص یافت او در تاریخ ۵۷/۴/۶ مرحوم شد و قبر وی نیز در همان خانه قرار دارد.

روزنامه عرفان: مدیر این روزنامه محمود عرفان که بعد از فوت وی برادرزاده اش، احمد عرفان،

مدیریت آن را بعهدہ گرفت. خط مشی این روزنامه متناسب با سیاست روز بود. نویسندگان و مقاله نویسهای این روزنامه را و کلا و حقوق دانها و افراد روشنفکر جامعه تشکیل میدادند. این روزنامه، روزنامه سیاسی - ادبی و فرهنگی محسوب میشد.

۹ - نظری اجمالی بر زندگی محمد نخشب:

نهضت سوسیالیستهای خداپرست، بدنبال مبارزه با فساد و بیعدالتی، معلول جامعه استبدادی و گسترش شتاب دار اندیشه های چپ گرا و ضد مذهب، در میان جوانان تحصیلکرده، بوجود آمد. رهبری این گروه، بعهدہ دکتر محمد نخشب بوده است. مرحوم نخشب لیسانس خود را، در حقوق، از دانشگاه تهران و مقطع دکتری را در رشته اقتصاد و مدیریت در دانشگاه نیویورک گذراند. رساله دکتری وی، تحت عنوان «ضرورت تغییر سیستم مدیریت ایران بصورت کتابی مستقل چاپ گردید. جریان فکری وی، از سال ۱۳۲۲، با سازماندهی و تشکیلات ایدئولوژی اسلامی، در حقیقت، پیکار با مبلغین ایدئولوژی ماتریالیستی و نیز مبلغین فشری اسلام بود. وی، به یک بازنگری جدید به مذهب، از دریچه قرآن و نهج البلاغه، معتقد بود.

نخشب و یارانش، در گامهای بعدی، با اعتقاد به زیربنای فکری توحیدی، به این نتیجه رسیدند که، در دنیای پیشرفته و علمی امروز، سوسیالیسم و مالکیت اجتماعی وسایل تولید، راهی مناسب برای رسیدن به عدالت اجتماعی میباشد. اینان، به عدم پیوند ارگانیک زیربنای فکری سوسیالیسم (ماتریالیسم) و اوضاع اجتماعی جوامع سوسیالیسم جهان معتقد بودند، عبارتی، برای سوسیالیست بودن، نباید حتماً ماتریالیسم بود، بلکه سوسیالیسم را، میتوان با مفاهیم اسلامی توجیه کرد.

چنین بنظر می رسد که، اندیشه سوسیالیست های خداپرست، بدون ارتباط با جریان سوسیالیست های مسلمان در مصر، نبوده است. نخشب، بدنبال ارائه این طرز تفکر، رابطه بین اخلاق و سوسیالیسم را در رساله دانشگاهی، تحت عنوان، «قانون و اخلاق نگاشت». از کتابهای وی که در سالهای ۱۳۳۰ منتشر شد، عبارتند از:

۱- «قانون و اخلاق یا مقدمه سوسیالیسم ۲- فرهنگ و آژه های اجتماعی ۳- انسان مادی ۴- حزب

چیست؟ ۵- نزاع کلیسا و ماتریالیسم ۶- ایران در آستانه یک انقلاب اجتماعی ۷- چند نظریه از طرز

فکر خداپرستی.

۱۰- دکتر محمد باقر کتابی

۱۱- نیروی سوم خلیل ملکی:

خلیل ملکی، تحصیلکرده آلمان که بعد از بازگشت از آلمان، دبیر شد. وی جزء ۵۳ نفر در سال ۱۳۱۴ زندان بود. بعد از آزادی عضو حزب توده شد و روزنامه ظفر را اداره می کرد. وی بعد از بازگشت از انگلیس، از حزب توده جدا شد و به حزب زحمتکشان پیوست. ولی بعلت اختلافی که با دکتر بقایی، رهبر حزب، پیدا کرد، از حزب انشعاب داد و نیروی سوم حزب را تشکیل داد. انشعاییون، خط مشی برضد حزب توده، داشتند و طبق اظهارات خلیل ملکی، از طرفداران جبهه ملی محسوب می شدند.

حزب ایران: این حزب در سالهای پس از شهریور ۲۰ تشکیل شد. مؤسسين آن عناصر لیبرال و اغلب اشراف منش بودند. این حزب به شکل یک باشگاه سیاسی بود و توده های وسیعی را نتوانست جلب کند. وسیعترین قشر این حزب عناصر روشنفکری بودند که تمایلات آزادیخواهانه ملی داشتند ولی در مسائل سیاسی خواهان حکومت ملی و مردمی بودند. از اعضای معروف این حزب؛ اللهیار صالح - مهندس احمد مصدق پسر مرحوم دکتر محمد مصدق، بودند.

دکتر سامع: متأسفانه اطلاعاتی راجع به ایشان دریافت نشد.

دکتر رضوی: متأسفانه اطلاعاتی راجع به ایشان دریافت نشد.

دکتر قاسمی: متأسفانه اطلاعاتی راجع به ایشان دریافت نشد.

۱۲- دکتر صلواتی

۱۳- دکتر صلواتی - مهندس میر محمد صادقی

آیت الله ارباب: آیت الله حاج آقا رحیم ارباب در ۱۲۹۷ هـ. ق در چرمهین لنجان اصفهان متولد گردید و در ایام کودکی و نوجوانی دروس فارسی و عربی از جامع المقدمات، سیوطی، مفتی و مطول و مقدمات فقه و اصول و منطق از شرایع و معالم و قسمتی از شرح لمعه را نزد آخوند ملاحسن همای و مرحوم آقا سید محمود کلیشادی که هر دو از فاضلان و ادیبان زمان خود بودند، فرا گرفت، آنگاه از حوزه فقه و اصول استادان بزرگ اصفهان چون عالم بزرگ حاج میرزا بدیع متوفای ۱۳۱۸ هـ. ق و آیت الله سید ابوالقاسم دهکردی متوفای ۱۳۵۳ هـ. ق و آیت الله حاج آقا میر احمد آبادی متوفای ۱۳۴۲ هـ. ق استفاده نمود، مدتها بدرس خارج فقه علامه و مجتهد نامدار اصفهان آیت الله العظمی سید محمد

باقر درجه متوفای ۱۳۴۲ هـ. ق که معروفیت بسزایی در فقه و اصول داشت و مرجع تقلید بزرگ شیعه بود حاضر گردید و به جرأت و با تصدیق اهل فن و خبره میتوان گفت که یک دوره فقه استدلالی را با تمام دلائل و اقوال مختلف در هر مسئله از روی تحقیق نه تقلید فرا گرفته، مخصوصاً شرح کبیر معروف به (ریاض) را که تا آخر عمر کاملاً حاضر الذهن بود، و اکثر مسائل فقهی را از بر داشت و در هر مسئله از مسائل فقه به تحقیق و استدلال می پرداخت. ولی در فقه بسیار خوش سلیقه و شَم فقاهتی او عالی بود. در مسائل فقهی تحت تأثیر دیگران قرار نمی گرفت و آنچنان اطراف و جوانب مسائل را استوار ساخته بود که در هیچ مسئله از مسائل فقهی تزلزلی بر خاطرش راه نمی یافت ... آیت الله ارباب بحق یکی از چهره های درخشان فقه، حکمت، ادب و عرفان و ریاضی و دیگر معارف اسلامی است که به جامعیت او کمتر زیب حوزه های علمی بود و هست ...

نقل از مقاله «بیاد عالم ربانی حاج آقا رحیم ارباب از آقای دکتر محمد باقر کتابی در روزنامه رسالت

تاریخ سه شنبه ۴ شهریور ۱۳۶۵

۱۴- علی بزرگزاد- حسین گلپیدی

سید ضیال‌الدین علامه: وی از محققین میرزا اصفهان است که قبل از اتمام درس حوزه، به شغل دندانسازی مشغول بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ دوباره به تحصیل علوم قدیمه روی آورد. در زمان دکتر مصدق روزنامه ندای دین را منتشر کرد و جزء وجیه الله های اصفهان بود و زمانی که شیخ عباسعلی اسلامی از طرف آیت الله کاشانی به اصفهان و شهرضا رفت، علامه همراه و یاور وی بود. بعد از ۲۸ مرداد به نجف رفت و معلومات خود را تکمیل کرد و مجتهد شد و در بازگشت به اصفهان به تألیف کتبی پرداخت. وی که عضو هیئت علمیه اصفهان، در کار تصحیح و ترجمه کتب دینی، میباشد، مجمع الرجال را چاپ کرد و در علم رجال، کتاب ضیاء الدریه را نوشت. در سال ۱۳۶۱ مجمعی در کتابخانه امیر المومنین به دعوت حجت الاسلام کمال فقیه ایمانی، تشکیل شد. سید ضیاء‌الدین علامه - دکتر احمد تویسرکانی - دکتر باقر کتابی و مرحوم جواد کیهانی در پی سه سال فعالیت در این مجمع، چند جلد از کتاب وافی را تصحیح نمودند و بعد از سه سال، ادامه آن را سید ضیاء علامه بعهدہ گرفت که تاکنون ادامه دارد.

مرحوم ثقه الاسلام، مدرس صادقی: وی که در درجه بالای اجتهاد و علم بودند، در فقه و اصول و

خارج تدریس می کرد. وی از شاگردان آخوند خراسانی بود که از نجف به اصفهان آمده بود. وی با روشنفکران محافل بسیار گرمی داشت و در تدریس و محافل عام بسیار متواضع بود و نظر بر اینست که بدین دلیل هم مرجع نشد. ایشان در مسجد رحیم خان اقامت داشتند.

۱۵- تقی هسته ای: بازنشسته آموزش و پرورش، وی از مبارزین سابقه دار و از دوستان دکتر صلواتی بوده است.

۱۶- مهندس میر محمد صادقی

۱۷- دکتر سید مرتضی مقدادی

حاج سید علی نجف آبادی: وی، اصلاً از شمال بود و شوخ مزاج و مرد بسیار دانشمند که تحصیلات خود را در نجف گذراندید و در بازگشت، در مدرسه صدر تدریس کرد و در آن زمان، تنها مجتهد مشروطه خواه بود که به منبر می رفت و علت اینکار را خودش اینطور بیان کرده بود که: وقتی روسها در جنگ جهانی اول اصفهان را گرفتند، مرا به زندان انداختند و نزدیک بود که کشته شوم، ولی نذر کردم که اگر زنده ماندم، روضه خوانی هم بکنم.

از صحبت‌های معروف دیگرش این بود که: اگر من اصفهان نیامده بودم، مرجع تقلید جهانیان می شدم.

۱۸- دکتر سید منوچهر مقدادی

۱۹- مهندس ناصر آرمان پنا

۲۰- دکتر صلواتی

۲۱- مهندس آرمان پناه

۲۲- نام این تشکیلات از سوی دکتر عمادی بدین شکل نام برده شد. در آن سال نیز ایشان و

یارانشان با این نام به فعالیت می پرداختند

۲۳- فخرالدوله: وی از زنان معروف قجر بود و از دختران مظفرالدینشاه و خواهر محمد علی شاه

بود. شوهر وی میرزا محسن خان امین الدوله، پسر علی خان امین الدوله، صدر اعظم مظفرالدینشاه

بود. دکتر علی امینی، نخست وزیر اسبق محمد رضا پهلوی پسر فخرالدوله بود. شهید مدرس درباره این

زن گفته بود: اگر در قاجاریک مرد وجود داشته باشد، آنها هم خاتم فخرالدوله است.

وی در توضیح این مطلب چنین ادامه می‌دهد: وی در مورد مرحوم بروجردی که شاید در نظر آنها، بعنوان یک نقطه ضعف مطرح بود، این بود که روی خوشی با فدائیان اسلام نداشتند. چون در آنوقت، سنبل مبارزین و مجاهدین مذهبی را، تنها فدائیان اسلام میدانستند...

\* مرحوم اشنی قودجانی، مدرس و فقیه و مجتهدی بود که با مرحوم ملاذالاسلام دوستی داشت که او نیز از علمای بانفوذ اصفهان بود و از نفوذ آقا نجفی استفاده می کرد، چون داماد وی بود. ایشان در مرقد امام رضا دفن هستند. پسر ایشان، آقای اشنی از مدرسان عالی مقام و خطبا و سخنوران بزرگ اصفهان بود که مردم هم به دانش و هم به خطابه او ارج فراوان می نهادند و بسیاری از روشنفکران طالب درس و سخن او بودند و درس تفسیر هفته ای یکبار در دبیرستان مولوی بنا بر درخواست عده ای از دبیران مانند: دکتر باقی کتابی، تدریس می کرد.

۲۵- رضا مهاجر حجازی - و خواهرزاده آیت الله شاه آبادی و یکی از تجار و خیرین اصفهان

۲۶- دکتر صلواتی

۲۷- دکتر صلواتی

۲۸- حسین صاحبان پور: وی در ابتدا کارگر کارخانه شهناز بود که در حال حاضر راننده است. وی

از یاران دکتر صلواتی بوده است

۲۹- دکتر صلواتی

۳۰- دکتر صلواتی

۳۱- مرحوم ابوالقاسم کوپایی. این مصاحبه در تاریخ ۶۸/۱۰/۲۱ با ایشان انجام گرفته است

۳۲- مهندس میر محمد صادقی

۳۳- حسنعلی زهتاب - دبیر آموزش و پرورش و از دوستان دکتر صلواتی

۳۴- مهندس میر محمد صادقی

۳۵- مهندس منوچهر بزرگی، مدیر کل صنایع در اصفهان

۳۶- میر محمد صادقی

۳۷- دکتر صلواتی

۳۸- محمد علی صساعد: مهندس میر محمد صادقی در معرفی محمد علی صاعد چنین گفت:

«محمد علی صاعد، اکنون نیز از شعرای خیلی خوب است و انجمن ادبی صاعد را تشکیل داده بود.

ایشان نقاش اتومبیل هم بود.

۳۹- دکتر صلواتی

۴۰- میرمحمد صادقی

۴۱- دکتر صلواتی

جبهه ملی سوم «وقتی که دکتر مصدق به احمدآباد تبعید شد، ناگزیر سر رشته امور را از تبعیدگاه خود بدست گرفته بود، نیروهای نهضت ملی را تشویق کرد که جبهه ملی سوم را بنیاد کنند در این کوششها هدایت الله متین دفتری و حمید محامدی (از طرف جامعه سوسیالیست ها) نقش مهمی داشتند و بالاخره جبهه ملی سوم با شرکت نهضت آزادی ایران، جامعه سوسیالیست ها حزب ملت ایران و حزب مردم ایران تشکیل شد. اسامنامه و آئین نامه خود را تنظیم و تدوین کرد و نخستین اعلامیه جدی خود را در تیر ماه ۱۳۴۴ منتشر ساخت ...

نقل از خاطرات خلیل ملکی: دکتر محمد علی کاتوزیان

۴۲- گلپیدی

۴۳- دکتر صلواتی

۴۴- گلپیدی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی